

«نقشه‌ای از جهان که در آن آرمان شهری نباشد، ارزش حتی نیم‌نگاهی را ندارد؛ چون در آن کشوری نیست، که انسانیت همیشه در آن روی می‌نماید... تعالی تحقق آرمان شهرهاست.»
اسکار وایلد

کارگران ایران همواره از کمی درآمد، و نداشتن مزایا، ایمنی محیط کار، و امنیت شغلی رنج برده‌اند. شیخ بیکاری اغلب یا به واسطه‌ی بیکاری گسترده و یا تعویق یا عدم پرداخت دست‌مزد ظاهر می‌شود. مهم‌تر از همه، کارگران از ایجاد سازمان‌های مستقل کارگری و احزاب سیاسی شدیداً، و گاه با خشونت، منع شده‌اند. با این سختی‌ها و محدودیت‌های سرکوب‌گرانه، از ابتدای دهه‌ی گذشته، برخی کارگران تلاش کرده‌اند تا تنگاتنگ سازمان‌های مترقی جامعه‌ی مدنی ایران، که خود به رغم ظاهر شکننده‌شان سرسختانه مقاوم بوده‌اند، موجودیتی مستقل برای جنبش کارگری مترقی‌ای رقم زنند. آن‌ها برای یک دموکراسی پایدار در ایران مبارزه می‌کنند.

بر پایی سازمان‌های مستقل کارگری از آغاز پیدایش طبقه‌ی کارگر در سال‌های نخستین قرن بیستم همواره برای طبقه‌ی کارگر ایران فوق‌العاده دشوار بوده است. با این حال، خیزش اخیر جنبش کارگری برای تشکیل سازمان‌های مستقل کارگری، تلاشی برای یافتن ایده‌های نو، و طرح مباحث جدید در میان فعالان کارگری، کمیته‌های کارگری، و چندین اتحادیه‌ی مستقل صنفی در مورد مسایل سازمانی، و صورت بندی مطالبات کارگری ایجاد کرده است. آن‌ها شیوه‌های جدید سازمانی را تجربه می‌کنند. برخی از این فعالیت‌ها آشکار بوده، مابقی به دلیل نگرانی از واکنش خشونت‌بار دولت به دور از نظارت مقامات نگه داشته شده‌اند. سازمان‌های کارگری با سازمان‌های طبقه‌ی کارگر خارج از ایران، و با سازمان‌های زنان و دانش‌جویان، و سازمان‌های قومی جامعه‌ی مدنی تماس داشته، و از اهداف و مبارزه‌ی آن‌ها حمایت می‌کنند. سابقه‌ی طولانی مبارزه‌ی کارگران ایران چنین بوده است که رهبران و فعالان کارگری نه تنها با تهدید کارفرماها و از دست دادن شغل مواجه بوده، بلکه مکرراً حبس، شکنجه و تهدید می‌شوند و حتی خانواده‌های آنان از تهدید و ارباب در امان نیستند.

در میان سازمان‌های کارگری و فعالان سیاسی، بسیار به این نتیجه رسیده‌اند که در نبود دموکراسی سکولار پایدار، جنبش کارگری و هر گونه جنبش مترقی دیگری نمی‌تواند پایدار باشد. در این مقاله، استدلال ما این است که دموکراسی، برای تبدیل ساختار طبقه‌ی (در خود) به صورت بندی طبقه‌ی (برای خود) ضروری است. در نبود دموکراسی، چنین تحولی به سختی صورت می‌گیرد. به این دلیل، در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری با تقسیم طبقاتی، دموکراسی سیاسی قطعاً در تضاد با نظام قدرت و نابرابری اجتماعی - اقتصادی است. به همین دلیل، طبقه‌ی کارگر مدافع سرسخت تعمیق دموکراسی به یک دموکراسی همراه با عدالت اجتماعی، یعنی دموکراسی اجتماعی پایدار، است. علاوه بر این، سابقه‌ی طولانی جنبش‌های کارگری نشان می‌دهد که طبقه‌ی کارگر از این حقیقت آگاه شده است، که فرصت‌های دموکراسی در هر سطح از توسعه‌ی آن می‌تواند توسط تاثیر متقابل فضای مترقی جامعه‌ی مدنی و سازمان‌های طبقه‌ی کارگر تسهیل شود.

در این مقاله، ما برخی از موانع عینی و ذهنی را که طبقه‌ی کارگر ایران در مبارزه‌ی خود برای رسیدن به حق تشکیل سازمان‌های مستقل و حمایت و ارتقاء و ترویج آزادی‌های مدنی درون جمهوری اسلامی با آن‌ها مواجه است، بررسی می‌کنیم. اما، در شرایط فعلی در ایران، چنین مبارزه‌ای، در تئوری و عمل، به مشکل دموکراسی در ساختارهای قدرت موجود، به ویژه مناسبات جامعه‌ی مدنی - طبقاتی کنونی و ساختارهای قدرت دولت - جامعه پیوند خورده است. به همین دلیل، با توجه به ماهیت بحث انگیز مفاهیم دموکراسی، طبقات و جامعه‌ی مدنی، بحث ما ابتدا با برداشت ما از این سه مفهوم و مناسبات بین آن‌ها شروع می‌شود.

ما، شرایط و اتحادهای سیاسی طبقاتی لازم برای توسعه‌ی تعاملی پویای این سه مفهوم به سوی یک دموکراسی پایدار بر اساس عدالت اجتماعی را بررسی می‌کنیم.

دموکراسی، طبقه‌ی کارگر، و ساختارهای قدرت

چهارچوب تحلیلی ما برای مطالعه‌ی دموکراسی و طبقات

دموکراسی در درجه‌ی اول پیرامون قدرت و مبارزه برای تسهیل قدرت است. از این رو،

مبارزه برای سازمان‌های مستقل کارگری، جامعه‌ی مدنی، و طبقه‌ی کارگر ایران:

فرهاد نعمانی
سهراب بهداد

دست‌یابی به توازن مطلوب قدرت، بین دولت و جامعه‌ی مدنی دشوار می‌کنند. و در نتیجه، آن‌ها مانعی جدی برای ابقای دموکراسی هستند. دسترسی متمایز به دستگاه دولت، بر مناسبات قدرت طبقاتی در جامعه‌ی مدنی، به نفع برخی و به ضرر دیگران، تاثیر می‌گذارد. دولت‌های مذهبی، به دلیل قرار دادن یک مذهب، اعتقادات، قوانین و پیروان آن، فراتر از دیگران، بنا به تعریف، محرومیت‌زا و در تضاد با دموکراسی هستند.

ساختارهای فراملی قدرت بر دو رابطه‌ی دیگر قدرت اثر می‌گذارد و می‌تواند بر سیاست‌های ملی اعمال محدودیت کند. برای مثال، وابستگی اقتصادی می‌تواند بر ساختار و اتحادهای طبقاتی موثر باشد. جنگ و عوامل ژئوپولیتیکی می‌تواند برای برخی حکومت‌ها حمایت جمعی ایجاد و سایرین را بی‌اعتبار کند. دفاع از دموکراسی‌های ناقص صوری به وسیله‌ی سرمایه‌های فراملی، در سال‌های اخیر، جنبش دموکراسی را پیش نبرده است. در عوض، این تلاش‌ها مانع تعمیق سیاست‌های دموکراتیکی شده که قصد کاهش نابرابری اقتصادی و اجتماعی را داشتند. افزایش قوا و نقش ارتش و نیروهای امنیتی مانع دموکراسی و توسعه‌ی جامعه‌ی مدنی است. دسترسی متمایز به دستگاه دولت بر مناسبات قدرت در جامعه‌ی مدنی و مناسبات طبقاتی تاثیر می‌گذارد.

مهم‌ترین عامل برای تحقق روند دموکراتیزاسیون پایدار در جوامع معاصر، تغییر در این سه رابطه‌ی قدرت به نفع دموکراسی و عدالت اجتماعی است. طبقات زحمت‌کش و نیروهای مترقی اجتماعی، ذی‌نفعان اصلی تعمیق دموکراسی در برابر سرمایه (ملی یا فراملی)، و دولت‌های خودکامه‌ی استبدادی (سکولار یا مذهبی) هستند. زمانی که توده‌های محروم در جوامع سرمایه‌داری بتوانند با اقدامات جمعی خود از منافع خویش دفاع کنند، می‌توانند موجب تغییر در توازن قدرت طبقاتی شوند.

توسعه‌ی سرمایه‌داری، با تضعیف طبقات ماقبل سرمایه‌داری، و افزایش اندازه‌ی طبقات متوسط و کارگر، توازن قدرت طبقاتی را تغییر داده است. با این حال، تعداد اعضای طبقه‌ی کارگر به خودی خود برای تعمیق دموکراسی، به نفع آزادی و عدالت اجتماعی کافی نیست. در این روند، طبقه‌ی کارگر در خود، با بهره‌گیری از ظرفیت بالقوه‌ی خود برای سامان دادن خود - که با صنعتی



ملیت‌ها، قومیت‌ها، و همه‌ی مردم فرودست دیگر تعدیل شود.

در روند مبارزه برای تحقق دموکراسی، ساختار دولت و مناسبات دولت - جامعه نیز برای ظهور و تحکیم دموکراسی مهم هستند. دولت محصول مبارزه‌ی طبقاتی است و هم‌زمان متأثر است از اختلافات طبقاتی در جامعه. مبارزه‌ی طبقاتی در ساختار دولت منعکس است. با این حال، دولت به دلیل پیوندهای متعدد خود با جامعه، تحت تاثیر فشار طبقه‌ی غالب و منافع سایر گروه‌های اجتماعی قرار می‌گیرد. علاوه بر این، از آن جا که دولت نقش مهمی در اعمال «نظم» در این مبارزه دارد، و اغلب مدافع منافع طبقات غالب است، در مرکز مبارزه‌ی طبقاتی قرار دارد. به این ترتیب، دولت عرصه‌ی تلاقی طبقات است. در واقع، دولت در جوامع سرمایه‌داری امروزی، نه صرفاً ابزار صاحبان سرمایه است و نه داوری بی‌طرف، که تجلی عینی توازن نیروها در میان طبقات و گروه‌های اجتماعی است. قدرت دولت، و مناسبات دولت - جامعه، توازن نیرو میان دولت و جامعه‌ی مدنی را شکل می‌دهد و بر توازن قدرت طبقاتی در جامعه اثر می‌گذارد. استقلال نسبی دولت از منافع طبقات فرادست و فرودست، ملی و فراملی، با داشتن اقتداری برای اجرای سیاست‌های لازم الاجرا، برای یک دموکراسی واقعی مهم است. با این حال، تاریخ بارها نشان داده است که برای دوام یک دموکراسی پایدار، قدرت دولت باید با نیروی سازمانی جامعه‌ی مدنی (احزاب، اتحادیه‌ها، و غیره) تعدیل شود. دولت‌هایی که بیش از حد متمرکز، استبدادی، مذهبی، بوروکراتیزه، نظامی، یا پلیسی هستند، کار را برای

ظهور و تحکیم دموکراسی، تغییر آن از دموکراسی صوری به دموکراسی اجتماعی، یا وا پس رفتن آن به دیکتاتوری، حکومت استبدادی، و خودکامگی در درون جامعه‌ی سرمایه‌داری، می‌تواند به واسطه‌ی برهم‌کنش سه ساختار پیچیده‌ی قدرت در شرایط سخت زمانی و مکانی درک و تبیین شود. این ساختارهای تعاملی قدرت عبارتند از: ۱- توازن قدرت در بین طبقات و ائتلاف‌های طبقاتی؛ ۲- مناسبات قدرت دولت و جامعه‌ی مدنی؛ و ۳- تاثیر مناسبات قدرت فراملی بر توازن قدرت طبقاتی و مناسبات دولت - جامعه؛

در جامعه‌ی سرمایه‌داری، ساختار طبقاتی بر اساس منافع اجتماعی - اقتصادی طبقات اجتماعی است. در گلی‌ترین سطح، طبقات در جوامع سرمایه‌داری معاصر را می‌توان به طبقه‌ی سرمایه‌دار، خرده بورژوازی، طبقه‌ی متوسط، طبقه‌ی کارگر، و اقشار مرتبط با آن‌ها، تقسیم کرد. البته کارگزاران سیاسی نیز هستند، که ما آن‌ها را در جایگاه «مبهم» قرار می‌دهیم.

این رده‌بندی‌های طبقاتی بر اساس سه معیار: مالکیت ابزار تولید، اقتدار در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی، و مهارت در مناسبات تولید تعریف می‌شوند. پایداری روند دموکراسی‌سازی، مستلزم کاهش شکاف نابرابری سیاسی است. مشارکت دموکراتیک در تصمیم‌گیری‌های سیاسی تنها در صورتی پدیدار می‌شود و پایدار می‌ماند که نابرابری‌های طبقاتی، اقتصادی، فرهنگی، مذهبی، قومی، جنسیتی در جامعه‌ی مدنی به واسطه‌ی قدرت سازمانی طبقات زحمت‌کش، انجمن‌های دفاع از حقوق زنان،

شدن، شهر نشینی، حمل و نقل سریع و انبوه، و شکل‌های جدید ارتباطات تسهیل شده است - می‌تواند به طبقه‌ی کارگر برای خود تبدیل شود. در این روند، اتحادیه‌های صنفی، سازمان‌های اجتماعی، و احزاب سیاسی و ائتلاف‌های سیاسی مختلف، پیوندهای مهمی بین دموکراسی و توسعه‌ی عادلانه اقتصادی اجتماعی هستند.

به طور خلاصه، برپایی و تحکیم پایدار دموکراسی به تغییر در توازن قدرت میان طبقات، دولت، جامعه‌ی مدنی، و مناسبات قدرت فراملی به نفع توده‌های محروم، به منظور تامین عدالت اجتماعی، انصاف و کارآمدی، بستگی دارد. در غیر این صورت، گزینش‌های بی‌حد و حدود طبقاتی صاحبان سرمایه، دولت آن‌ها و قدرت‌های هژمونیک آن‌ها، گزینه‌های سیاسی و اقتصادی اجتماعی را بدون قدرت هم‌سنگ طبقات محروم در جامعه‌ی مدنی تعیین خواهد کرد. بنابراین، حضور سازمان‌های پاد تراز (هم‌سنگ) پیش‌رو و مستقل مثل احزاب سیاسی، اتحادیه‌های کارگری، و سازمان‌های زنان، قومی، و دانش‌جویی، و ائتلاف‌های طبقاتی در موازنه‌ی قدرت به نفع توده‌های محروم، شرط لازم برای ظهور، ثبات، و تعمیق دموکراسی در جوامع طبقاتی معاصر هستند. تحقق دموکراسی، حتی یک دموکراسی صوری، بدون مشارکت فعال توده‌ها، طبقات زحمت‌کش و تحت حمایت سازمان‌های مترقی ملی و بین‌المللی جامعه‌ی مدنی، امکان پذیر نیست.

دموکراسی هنگامی به عنوان دموکراسی اجتماعی ممکن می‌شود، که چند شرط لازم برای آن فراهم آید. آن وقتی است، که شهروندان در اداره‌ی امور سیاسی و تعیین سیاست از طریق انتخابات منظم و منصفانه بر اساس حق رای همگانی و برابر شرکت کنند؛ وقتی از نابرابری گروه‌های اجتماعی در برخورداری از امتیازات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کاسته شود؛ وقتی دولت به نمایندگان منتخب پاسخ‌گو باشد؛ آزادی بیان و تجمع برقرار شود و از حقوق افراد در برابر اقدامات خودسرانه حکومت تحت پوشش تشخیص مصلحت نظام (نظارت استصوابی) محافظت شود؛ و وقتی پارتی بازی در دستگاه‌های دولتی حذف شود. تحقق تاریخی این امکان در هر جامعه‌ی در حال توسعه، در سطوح حداقل (دموکراسی صوری) و سطوح عمیق‌تر (دموکراسی اجتماعی)، مستلزم

جدایی دولت از دین است. بدیهی است روند تحقق ابعاد بالای دموکراسی و ترفیع آن‌ها به مناسبات دموکراتیک جدلی (agonistic)، اما نه ستیزگرایانه (antagonist)، منجر به حذف همه‌ی انواع قدرت و نابرابری‌های اجتماعی اقتصادی درون یک نظام سرمایه‌داری پدرسالار نخواهد شد؛ چرا که قدرت و امتیاز با هم می‌آیند. با این حال، یک دموکراسی صوری می‌تواند تا حد قابل توجهی این نابرابری‌ها را تعدیل و خشونت نظامی و پلیسی را کنترل کند، از حقوق اولیه‌ی بشر حمایت کند، طبقات ممتاز (ابردستان) و دولت را به پاسخ‌گویی ملزم کند، و به طور کلی می‌تواند سوءاستفاده از قدرت را محدود کند، که این‌ها شروط لازم برای حرکت به سوی دموکراسی مشارکتی و اجتماعی است. این بدین معنی است که در روند دموکراتیزاسیون، توافقات ضروری در میان گروه‌های مخالف گزیرناپذیر است. علی‌ایحال، دموکراسی یعنی تسهیم جدلی (غیر خصمانه) قدرت و مدارا با دیگران. به قول معروف، برای پاک کردن گل و لای برکه، نمی‌توان از گلی شدن و لجن مال شدن اجتناب کرد.

بنابراین، حتی یک دموکراسی صوری پایدار می‌تواند به استقرار جنبش‌های اجتماعی، طبقات زحمت‌کش، گروه‌های قومی و زنان، اقلیت‌ها، و ملیت‌ها، در مبارزه برای عدالت اجتماعی و دموکراسی سیاسی کمک کند و بر امکانات سازمانی آن‌ها بیفزاید. این جنبش‌های اجتماعی و سازمان‌های آن‌ها می‌توانند در مبارزه علیه سوءاستفاده‌ی طبقات، ملیت‌ها، و مذهب غالب، و دولت متحد شوند. به عبارت دیگر، ظهور، ثبات و تعمیق دموکراسی و عدالت اجتماعی می‌تواند بیماری‌های نظام‌های سرمایه‌داری را تسکین دهد تا روزی فرارسد که بشریت بتواند راه از جوامع ستیزگر بیرون برد. شواهد تاریخی در کشورهای مختلف این مدعا را تایید می‌کنند، که با وجود محدودیت‌های واقعی ماندگار در روند جدلی توازن قدرت در جوامع سرمایه‌داری، به واسطه‌ی نیروی هژمونیک عناصر مترقی جامعه‌ی مدنی و پیش‌رفت‌های جنبش طبقه‌ی کارگر، دموکراسی به پیش‌رفته و تعمیق یافته است.

از ساختار طبقاتی تا صورت بندی طبقاتی

در گیرودارهای واقعی سیاسی، ما باید

از مرحله‌ی شناخت ساختارهای قدرت فراتر رویم و به بررسی محدودیت‌های عینی، امکانات سازمانی، و ارزیابی عناصر ذهنی گزینه‌های استراتژیک، بازیگران، و شکل‌بندی‌های نهادی یی پردازیم که به بهترین نحو توازن گرایش‌های متناقض میان و درون سه مولفه‌ی قدرت را امکان پذیر می‌کند. چنین کاوشی، وظیفه‌ی خطیری خواهد بود در بررسی این که چرا و چگونه انواع تنش‌ها و تضادهایی که در طرح نهادی پروبلماتیک (دغدغه‌ی) دموکراسی - سرمایه‌داری وجود دارد یا بر آن تاثیر می‌گذارد، کارکرد دارند. یعنی این که، چگونه افاق‌های کوتاه مدت و بلند مدت، ساختار-عامل، ساختار-روند به هم مربوط می‌شوند. از این رو، بررسی این مسایل فراتر از هدف ما در این مطالعه است. اما، تاکید بر جنبه‌های اصلی چنین موضوعاتی ضروری است.

«ساختار طبقاتی» شامل جایگاه‌های طبقاتی در نتیجه‌ی تقسیم اجتماعی کار است و این جایگاه‌ها مستقل از نگرش‌ها یا رفتار افرادی هستند، که آن‌ها را اشغال می‌کنند. اما، «صورت بندی طبقاتی» این است که افرادی که در این جایگاه‌ها قرار می‌گیرند، چگونه دست به اقدام جمعی می‌زنند یا چگونه یک نیروی اجتماعی، سیاسی یا اقتصادی را می‌سازند. صورت بندی طبقاتی به مجموع جایگاه‌های طبقاتی، هویتی جمعی می‌دهد. به عبارت دیگر، طبقه‌ی در خود (آن‌هایی که خود را در این جایگاه طبقاتی یافته‌اند) خود به خود اقدامی جمعی از نوع سیاسی - اقتصادی - اجتماعی پدید نمی‌آورد. با این حال، ساختار جایگاه‌های طبقه‌ی کارگر نقش مهمی را برای اقدامات سیاسی سوسیالیست دموکراتیک یا سوسیالیست و جنبش‌های کارگری بازی می‌کند. ساختار طبقاتی اساس پتانسیل بسیج‌های سیاسی طبقه و اتحادیه‌های طبقاتی را تعیین می‌کند. از این رو، ساختار طبقاتی حدودی را تعیین می‌کند که دموکراسی اجتماعی، سوسیالیسم، یا هر آرایش سیاسی هم‌آورد دیگری می‌تواند در حیطه‌ی مقدور امکانات کارگران برای ائتلاف‌های طبقاتی باشد.

اما، تبدیل طبقه‌ی در خود به طبقه‌ی برای خود، در جریان جنبش سیاسی برای دموکراسی اجتماعی و سایر جنبش‌های سیاسی طبقه‌ی کارگر، خود به خود نبوده و تحت تاثیر عوامل مختلف بسیاری است. اندازه‌ی نسبی طبقه‌ی کارگر، پتانسیل طبقه‌ی



کارگر را برای بسیج موثر و دست‌یابی به اکثریت‌های سیاسی تعیین می‌کند. اما، از سویی دیگر، تمایزات داخلی و پراکندگی طبقه‌ی کارگر نیز به همان اندازه بازدارنده‌اند. وحدت طبقاتی زمانی که تفاوت‌های مهارتی، جنسیتی، قومیتی، درآمدی، و شهری روستایی بودن، وجود دارد و کارگران پراکنده‌اند، نمی‌تواند به آسانی به دست آید. البته این نیز هست که در بسیاری از کشورها، طبقات دیگر، مثل طبقه‌ی متوسط، با برخی از این موانع عینی - ذهنی مواجه می‌شوند؛ با توجه به این که اندازه‌ی نسبی این طبقات کوچک‌تر و امکانات مادی آن‌ها بیش‌تر است و دولت به موجودیت سازمان‌های آن‌ها حساسیت کم‌تری دارد. بنابراین، این موانع عینی، لزوماً کارگران را در شرایط نامساعد نسبی در مقایسه با طبقات دیگر قرار نمی‌دهد. اما، مساله این جاست که در چنین شرایطی، کار سخت، جدی، و مقاوم کارگران و فعالان آن‌ها برای سازمان‌دهی نیروهاشان و پیگیری مطالبات اقتصادی و سیاسی‌شان ضروری است.

علاوه بر این، تغییرات در ساختار سرمایه، در توسعه‌ی صورت بندی طبقاتی موثر است. این که سرمایه‌ی بزرگ انحصاری است یا سرمایه‌ی کوچک خانوادگی، سرمایه صنعتی است یا مالی یا تجاری، مالکیت دولتی در دست دولتی دیکتاتوری است یا دولتی پوپولیستی یا دولتی لیبرال، ساز و کارهای متفاوتی را در مناسبات سرمایه - کار پدید می‌آورند، که نگرش‌های متفاوتی نسبت به آمادگی برای پذیرش خواست‌های کارگران فراهم می‌کنند. تراکم منطقه‌ای موسسات بازرگانی، و تراکم کارگران در این موسسات، عوامل مهمی در تعیین مفصل بندی مناسبات قدرت میان کار - سرمایه و در امکانات بسیج کارگران برای تشکیل اتحادیه هستند. احزاب کارگری می‌توانند در شکل‌گیری توازن نیروهای طبقاتی و شکل‌گیری صورت بندی طبقاتی موثر باشند.

روند دموکراتیزاسیون

سطح و کیفیت روند دموکراتیزاسیون در هر جامعه‌ای غایت مند نیست، بلکه نتیجه‌ی مبارزاتی است که بر سر قدرت میان طبقات در طول تاریخ شکل گرفته است. در شکل‌گیری این روند تاریخی، نکات مهمی شایسته‌ی توجه است. آن‌ها عبارتند از: رابطه‌ی متقابل میان سه ساختار قدرت

در هر زمان معینی؛ گزینه‌های استراتژیک ذهنی در رابطه‌ی متقابل بین سه ساختار قدرت؛ ائتلاف‌های سیاسی ممکن در شرایط عینی. تحول ساختار طبقاتی، به تنهایی آینده‌ی دموکراسی رسمی یا اجتماعی را تعیین نمی‌کند. بنابراین، مساله در این است که تحت چه شرایطی این نیروها و طبقات بر دولت و سیاست‌های آن بنا بر منافع دراز مدت خود اثر می‌گذارند و با اتحاد و هم‌بستگی طبقاتی، رده بندی‌های اجتماعی را تضعیف می‌کنند.

توسعه‌ی سرمایه‌داری، ساختار طبقاتی جامعه و توازن قدرت مبتنی بر آن را دگرگون می‌کند. و با افزایش قدرت نسبی طبقه‌ی کارگر، امکان عینی پیش رفت به سوی دموکراسی بهبود می‌یابد. با این حال، با توجه به منافع طبقاتی متمایز شرکت کنندگان در روند دموکراتیزاسیون، برقراری مناسبات بین طبقاتی در شکل‌های متنوع آن‌ها گزیرناپذیر می‌شود. این امر تنها به این علت نیست که طبقه‌ی کارگر ممکن است خیلی کوچک یا خیلی پراکنده باشد، بلکه به این دلیل است که ماهیت روند پیش رفت دموکراسی و اتحاد کارگران با سایر نیروهای طرف دار دموکراسی (عمدتاً طبقات متوسط و خرده بورژوازی) می‌تواند نیرویی هم‌سنگ در برابر جبهه‌ی صاحبان سرمایه پدید آورد. در این روند، یک طبقه ممکن است بتواند بر سایر طبقات سلطه یابد. چنین وضعی، بر گزینه‌ی ائتلاف میان طبقات و بر عمق و وسعت دموکراسی تاثیر می‌گذارد.

عوامل معینی در شکل‌گیری ائتلاف‌های سیاسی اهمیت دارند. برای مثال، اندازه، ترکیب و سازمان‌دهی خرده بورژوازی سنتی و مدرن، شهری و روستایی، بر ائتلاف طبقاتی آن‌ها با کارگران یا با سرمایه‌داران اثر می‌گذارد. خرده بورژوازی مدرن اگر جمعی بزرگ و فرهیخته باشد، ممکن است به نفع تدوین سیاست‌های رفاه اجتماعی و حقوق دموکراتیک کارگران سوی گیرد؛ در حالی که خرده بورژوازی سنتی گاهی آمادگی زیادی برای پذیرش عوام فریبی‌های ضد کارگری دولت‌های پوپولیست از خود نشان می‌دهد. از طرف دیگر، در شرایط سخت اقتصادی، اقشار فقیر خرده بورژوازی سنتی، ممکن است با مطالبات طبقه‌ی کارگر کم و بیش هم‌سو شوند. علاوه بر این، طبقه‌ی متوسط و اقشار آن، در بخش‌های خصوصی و عمومی، یا کارگزاران دولتی، ممکن است موقعیت‌های

مبهم متفاوتی در برابر کار و سرمایه و دولت داشته باشند. آن‌ها به دلیل تحصیلات و دید عموماً مدرن‌شان نسبت به سازمان سیاسی و اجتماعی جامعه، از مطالبات دموکراتیک طرف‌داری می‌کنند.

روند دموکراسی و شکل‌گیری ائتلاف‌های طبقاتی، نه آسان، و نه از پیش تعیین شده‌اند. در روند شکل‌گیری ائتلاف، یک موضوع مهم برای طبقه‌ی کارگر، آگاهی از استراتژی‌های احتمالی سایر طبقات و نخبگان سیاسی، برای مهار جنبش کارگری است. تجربه‌ی تاریخی، دو نوع مهم و گسترده برای چنین کنترل‌هایی از طریق دولت یا تشکل احزاب نشان می‌دهد. نوع نخست برای حفظ امتیازها، الیگارش‌ی یا پلی آرش‌ی دولت، از طریق غیر سیاسی کردن مطالبات کارگران و نهادینه کردن کانال‌های حل و فصل اختلافات کارگری است. مشارکت حزب ممکن است به واسطه‌ی بسیج حمایت کارگری، پشت برنامه‌ی اصلاحات عمده‌ی اجتماعی، برای تغییر دولت باشد. به علاوه، در این روند دموکراتیک، بده بستان‌هایی ضروری است. اما حتا اگر چنین بده بستان‌هایی انجام شود، آن‌ها باید برای پیش برد (و در مواردی برای حفظ) و تعمیق دموکراسی و عدالت اجتماعی در تکوین روند دموکراتیک باشند.

یک مساله، اما روشن است. طبقه‌ی کارگری که شکل سازمان‌دهی و اهداف اقتصادی و سیاسی آن ضعیف، پراکنده، نامنظم، بسته و فرقه‌ای باشد، نمی‌تواند انتظار داشته باشد کسی صدایش را بشنود؛ چه رسد به آن که به کسب رهبری نایل آید. طبقه‌ی کارگر باید این را بپذیرد، که سازمان‌دهی مستقل و ائتلاف‌ها شروط لازم برای بسیج و سازمان‌دهی و هم‌چنین تعمیق دموکراسی است.

برخی از ناظران چپ، که ساختار موجود «طبقه‌ی در خود» را در جهت هویت طبقه‌ی کارگر در مرحله‌ی «طبقه‌ی برای خود» می‌پندارند، یا آن‌هایی که میان مدل‌های نظری ایده‌آل، و وضعیت و تحلیل‌های واقعی، عینی، و تاریخی، تفاوتی قائل نیستند، چنین دموکراسی‌ای را یک دموکراسی صوری محض یا حتا «جعلی» می‌نامند. برای این ناظران، موجودیت محض طبقه‌ی کارگر به عنوان طبقه‌ی در خود، شرایط کافی برای موفقیت سوسیالیسم یا نظامی بدون کارگر مزدبگیر است. اما، ساختار طبقاتی، اندازه‌ی آن و میزان پرولتریزه شدن آن، یا فقر آن، به تنهایی نمی‌تواند مبین استحکام احزاب



کارگری، شوراها و اتحادیه‌های صنفی مختلف باشد. کشورهای بسیاری هستند، که به رغم داشتن طبقه‌ی کارگری به اندازه‌ی نسبی مشابه در سطوح مختلف توسعه‌ی سیاسی قرار دارند. در این جا، تفاوت بین طبقه‌ی در خود و طبقه‌ی برای خود، یا ساختار طبقاتی و صورت بندی طبقاتی، قابل توجه است. اگر دموکراسی، دموکراسی اجتماعی، و سوسیالیسم «جعلی» شوند، ما آن‌ها را جعلی کرده‌ایم؛ چون این حقیقت را نادیده گرفته‌ایم که ساختار طبقاتی، تنها سیاست را مشروط می‌کند، آن را نمی‌سازد. ساختارها و جایگاه‌های طبقاتی عینی، به طور خود به خود به اقدامات جمعی سیاسی و اقتصادی سودمند برای پیش برد دموکراسی و دموکراسی اجتماعی نمی‌انجامد. آن‌ها حدود دموکراسی و سوسیال دموکراسی‌ای را تعیین می‌کنند، که می‌تواند مورد نظر کارگران و طبقه‌ی کارگر باشد. ساختارها و جایگاه‌های طبقاتی عینی، زمینه‌ای را شناسایی می‌کند که اتحاد و بسیج سیاسی باید مبتنی بر آن باشد.

در رژیم‌های خودکامه‌ی استبدادی-دیکتاتوری، که حقوقی برای شهروندان خود قایل نیستند، طبقات زحمت‌کش حق سازمان‌دهی ندارند. این دولت‌ها و دیوان قضایی و بوروکراسی‌شان و نهادهای سرکوب‌گرشان، مزدوران مواجب‌بگیر و رانت‌خوارشان، زحمت‌کشان را تهدید، تحقیر و سرکوب می‌کنند. در این شرایط، از نظر عقلانی و سیاسی غیر مسئولانه است که موارد کم‌تر از ایده‌آل، کم‌تر از نمونه‌های کامل دموکراسی، با عناوین صوری، لیبرال یا جعلی رد شوند. در قرن گذشته، مردم ایران مکرراً قربانی اشتباهات معرفت‌شناسانه، نظری، و در نتیجه عملی ویران‌گر نخبگان، روشن‌فکران، و سازمان‌های سیاسی‌ای شده‌اند که دیدگاه‌هایی ایده‌آلیستی، اغراق شده و نادرست از نقش دموکراسی داشته‌اند.

به طور خلاصه، روند دشوار دموکراتیزاسیون، گسترش و تعمیق آن، به واسطه‌ی اقدامات پیگیرانه و وظیفه‌شناسانه‌ی طبقات زحمت‌کش شکل می‌گیرد. این روند بر اساس تضادهای سرمایه‌داری، مبارزه‌ی بین طبقات غالب درون دولت غیر دموکراتیک، شکل می‌گیرد. در بافتار سیاسی، توده‌های زحمت‌کش باید در جلب حمایت جنبش‌های اجتماعی برای دموکراسی و عدالت اجتماعی فعالانه بکوشند. چنین روند مداومی، با برپایی

سازمان‌های مستقل و دموکراتیک طبقات و قشرهای اجتماعی (مثل اتحادیه‌های صنفی و احزاب سیاسی) تسهیل می‌شود. آن‌ها با قدرت بسیج‌شان، انعطاف‌پذیری متری و واقع‌بینی و غیرفرقه‌ای‌شان، استقبال‌شان از ایده‌های جدید، و واکنش‌های سریع‌شان، و با پشتیبانی فعال دیگر سازمان‌های پیش‌روی جامعه‌ی مدنی، و بهره‌وری از تاثیر متعادل‌کننده‌ی آن‌ها، این راه را به پیش می‌برند.

در غیر این صورت، روند دموکراتیزاسیون در بهترین حالت، در سطح دموکراسی صوری دچار رکود خواهد شد. و در بدترین حالت، به وسیله‌ی نگرش‌های کودکانه، پرخاش‌جویانه، انزواطلبانه، بی‌پروایی نخبه‌گرا و روشن‌فکرانه «مترقی» سیاسی به عقب‌نشینی کشانده خواهد شد. چنین برخوردی به جای نگاهی عاقلانه و دیالکتیکی به پیچیدگی دنیای واقعی، و به قیمت ترویج انفعال و فرو نشاندن جنبش‌های مترقی اجتماعی اقتصادی و سیاسی، خود را سرگرم استدلال‌های استنتاجی خیالی می‌کنند. به عبارتی ساده‌تر، فرسایش تاسف‌بار و تخریبی حاصل از این شرایط می‌تواند سبب عقب‌نشینی دموکراسی اجتماعی شود. چنین برخوردی برای تمامی جنبش‌های کارگری هزینه‌بار است.

جامعه‌ی مدنی، تفسیر ما

برای ما، جامعه‌ی مدنی ابزاری تحلیلی برای درک پیچیدگی زندگی اجتماعی است. طبق نظر گرامشی (۱۹۸۸، Gramsci ۳۰۶)، جامعه‌ی مدنی یک «عرصه» یا فضای توافق و هژمونی است، که از نظر روش شناختی از «جامعه‌ی سیاسی» و «جامعه‌ی اقتصادی» یا ساختار اقتصادی متمایز است.

در جامعه‌ی سیاسی، اجبار در برابر توافق، و سلطه‌ی مستقیم در برابر هدایت و رهبری و دیکتاتوری در برابر هژمونی عمل می‌کنند. در جامعه‌ی مدنی، که فضایی از توافق، هژمونی و رهبری است، گروه‌ها (یا طبقات) اجتماعی تحت سلطه (به گفته‌ی گرامشی، فرودستان) ممکن است مخالفت خود را سازمان‌دهی و در مخالفت با هژمونی‌های دیگر، هژمونی جایگزینی را شکل دهند. (۱۹۸۸، Gramsci ۳۰۶-۲۱۰، ۳۰۷-۲۱۱) بدین صورت، با توجه به ویژگی‌های طبقاتی سرمایه‌داری، مناسب‌ترین پنداشت جامعه‌ی مدنی، مجموعه‌ای از فعالیت‌ها، سازمان‌ها، ساختارهای اجتماعی درون هر محیط اجتماعی یا سیاسی است، که بین دولت و مناسبات تولید یا ساختار اقتصادی قرار دارد.

به این ترتیب، انجمن‌های داوطلبانه مثل اتحادیه‌های صنفی، کمیته‌های کارگری، سازمان‌های زنان، دانش‌جویان، و جوانان احزاب سیاسی، انجمن‌های مذهبی و غیره، قسمتی از سازمان‌های جامعه‌ی مدنی هستند. با این حال، با وجود این که دولت جامعه‌ی مدنی، و مناسبات اقتصادی از نظر تحلیلی متمایز هستند. در واقعیت، آن‌ها در هم تنیده‌اند و با هم گنشی دیالکتیکی دارند. برای مثال، اتحادیه‌های صنفی، سازمان‌هایی از جامعه‌ی مدنی هستند. اما، ممکن است در تنظیم برنامه‌های سه‌جانبه، با نمایندگان دولتی و کارفرمایان شرکت داشته باشند. پس در این صورت، آیا ما می‌توانیم ادعا کنیم که هر چیزی که در اتحادیه‌های صنفی صورت می‌گیرد، در خدمت طبقه‌ی حاکم یا در تمکین از دولت است؟



با تمایز تحلیلی بین حوزه‌های جامعه‌ی مدنی، دولت، و مناسبات اقتصادی، می‌توان از سقوط به دو نوع تقلیل‌گرایی رایج اجتناب کرد. یکی تقلیل‌گرایی لیبرال و نئولیبرال است، که جامعه‌ی مدنی را تنها به بازار، فردیت و مالکیت خصوصی محدود می‌کند؛ و دیگری تقلیل‌گرایی فوق‌چپ است، که هر فعالیت دموکراتیکی را در خدمت طبقه حاکم و دولت آن می‌بیند.

جامعه‌ی مدنی، در مقام یک واسطه، هم به دولت و هم به ساختار اقتصادی مربوط است. جامعه‌ی مدنی از نظر دیالکتیکی با آن‌ها تعامل می‌کند و تا حدی از آن‌ها تاثیرپذیر است. بدین ترتیب، کلیت اجتماعی شکل دهنده به جامعه‌ی مدنی، عرصه‌ی نابرابری، توافق و تقابل است. پس، اگر دموکراسی نظام سیاسی مطلوبی است، آن‌گاه مدارا نیز ارزشمند است. در این صورت، ما با این نظر جان هال (Hall ۱۹۹۵, ۶) موافقیم، که: «جامعه‌ی مدنی... توازن پیچیده‌ای از اتفاق نظرها و تقابل‌ها است، ارزیابی آن مقدار تفاوتی است که با حداقل اتفاق ضروری برای گذران روزگار، سازگاری داشته باشد».

تنها بر اساس چنین تفسیری از جامعه‌ی مدنی می‌توانیم دریابیم، که عناصر تشکیل دهنده و مناسبات جامعه‌ی مدنی چگونه سازمان‌دهی می‌شوند و توازن قدرت طبقاتی از چه قرار است. از این دیدگاه تحلیلی است، که می‌توانیم دریابیم که چه نیروهای سیاسی و اقتصادی در کشمکش با یکدیگرند. این دیدگاه به ما یاری می‌دهد، چگونگی گسترش و تعمیق فعالیت‌های دموکراتیک و عدالت اجتماعی در بافتار نابرابری‌های اجتماعی اقتصادی و سیاسی را بهتر درک کنیم. در مدلی که ما به کار گرفته‌ایم، طبقه و جنبش‌های اجتماعی نیروهای درگیر در جوامع مدنی هستند. از این رو، ما در مطالعه‌ی جامعه‌ی مدنی، نه در دام «پایان تاریخ» و نه در بی‌راهه‌ی «بیهودگی جنبش‌های طبقاتی» می‌افتیم.

تفسیر ما از جامعه‌ی مدنی، با دو دیدگاه دیگر در این موضوع در ایران اختلاف دارد. برخی از دیدگاه چپ درباره‌ی ایران چنین استدلال می‌کنند، که جامعه‌ی مدنی خود بخشی از اقتصاد استثمارگری سرمایه‌داری است. در نتیجه، آنان جامعه‌ی مدنی را مانعی برای تغییر به جامعه‌ای بدون استثمار می‌شمارند و آن را رد می‌کنند. آن‌ها این حقیقت را نادیده می‌گیرند، که جامعه‌ی مدنی نه تنها عرصه‌ی

نابرابری، هژمونی، توافق و کشمکش است، بلکه عرصه‌ی مبارزه نیز هست. طبقه‌ی کارگر می‌تواند با مبارزه برای دموکراسی سیاسی و عدالت اجتماعی، برای بهبود شرایط اجتماعی اقتصادی و با مبارزه با هژمونی بورژوازی و سایر نیروهای هژمونیک ارتجاعی - مثل پدرسالاری، فاشیسم یا تئوکراسی - راه از جوامع استثمارگری بیرون برد. شکی نیست که توانایی طبقه‌ی کارگر در جوامع صنعتی سرمایه‌داری، برای تشکیل سازمان‌های خود و مبارزه و دست‌یابی به برخی امتیازهای مهم در شرایط کاری خود (ایمنی کار، حداکثر ساعت کار، حق چانه زنی جمعی و اعتصاب و حمایت‌های مختلف در قانون کار و سیاست‌های رفاه اجتماعی) با گسترش دموکراسی در این جوامع مرتبط است. هر چند مارکس مدلی سه‌جانبه‌ای برای بحث در مورد دموکراسی، هژمونی، و جامعه‌ی مدنی در دنیای واقعی به کار نبرد، گنش سیاسی وی مانند آن «مارکسیست»‌هایی که او را به گفتن «من مارکسیست نیستم» کشاندند، نیست. بررسی نمونه‌هایی مثل مطالبات مطرح شده در پایان مانیفست کمونیستی حزب کمونیست، یا نامه‌ی تبریک وی به آبراهام لینکلن برای پیروزی‌اش در انتخابات ریاست جمهوری، ستایش از وی برای لغو برده‌داری، موقعیت مارکس را به عنوان یک فعال سیاسی نشان می‌دهد. احتمالاً، مارکسیست‌های متعصب امروزی، بر خلاف مارکس، در آن زمان به طبقه‌ی کارگر ایالات متحده توصیه می‌کردند که طرف نیروهای سرمایه‌داری شمال علیه سرمایه‌داری جنوب را نگیرند و این که به کارگران شمال یا جنوب ارتباطی ندارد، که از یک جناح طبقه‌ی حاکم علیه دیگری حمایت کنند.

چنین نگرشی نه تنها منجر به انفعال می‌شود، بلکه عملاً از نیروهای سرکوب‌گر و ضد دموکراسی در جامعه حمایت می‌کند و مانعی موثر در برابر پیش‌رفت طبقه‌ی کارگر برای رسیدن به بسیاری از همان شرایطی می‌شود، که برای بسیج و سازمان‌دهی به آن نیاز دارد. این مساله طبقه‌ی کارگر را ترغیب می‌کند، که به انتظار بنشینند تا زمانی که طوفان انقلاب از گوشه‌ای نامعلوم در جامعه سر در آورد. و آن وقت که چنین طوفانی در آمد (آن چنان که در ۱۳۵۷ شد)، انتظار داشته باشد که انقلاب طبقه‌ی کارگر باشد. چنین دیدگاه معوج برخی مارکسیست‌ها درباره‌ی جنبش کارگری، و بی‌توجهی آن‌ها به

جنبش دموکراتیک و مترقی جامعه‌ی مدنی، اثرات فجیعی خواهد داشت. متأسفانه در حال حاضر می‌شنویم، که برخی «فعالان سیاسی» سرود انفعال را برای طبقه‌ی کارگر می‌خوانند. خوش‌بختانه این بار شهروندان کارگر و فعالان طبقه‌ی کارگر حرکت به سوی دموکراسی را امری معقول یافته‌اند.

هم‌چنین باور نادرستی در پایان دیگر طیف هست: پیش به سوی جامعه‌ی مدنی، بدون توجهی خاص به جنبش کارگری و تلاش‌های سازمانی آن. این خطای مهلک «جنبش اصلاح طلب» در دهه‌ی گذشته در ایران بود. گفتمان جامعه‌ی مدنی در اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰، بعد از انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۷، (با شعار «جامعه‌ی مدنی») به موضوع مورد توجه فکری و عملی تبدیل شد. احترام به حکومت قانون بارها توسط خاتمی و اصلاح‌طلبان اسلامی دیگر پیش کشیده شد. کامروا (۱۷۳، ۲۰۰۱ Kamrava) می‌گوید: «در ایران، حکومت قانون یعنی پایان بازداشت‌های خودسرانه و ارعاب زنان، مردان، و جوانان توسط نیروهای امنیتی، پایان سانسور و قوم‌پرستی، تأمین استقلال قوه‌ی قضائیه، آزادی شهروندان برای شرکت در انجمن‌های مختلف بدون ترس از تلافی‌جویی حکومت، و نبود قوانین خودسرانه.»

«اصلاح‌طلبان» ایران در تفسیر خود از جامعه‌ی مدنی در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، تحت تاثیر تفکر هابرماس بودند. آنان بر این باور بودند، که مشروعیت و حکومت قانون را می‌توان عمدتاً از راه ارتباطات و گفتمان منطقی به دست آورد. تا حدودی به این دلیل، اصلاح‌طلبان اسلامی هم خود را بر هم‌نوایی و ارتباطات درون‌نخبگان حاکم متمرکز کردند، به این امید که این رویکرد، رفتار محافظه‌کاران، مخالفان سیاسی پوپولیست - اقتدارگرای آنان در دولت اسلامی را تغییر خواهد داد. به تفسیر آنان، جامعه‌ی مدنی، پیروزی غایی توافق، هم‌سازی و رفتار مدنی، هم‌بستگی حاصل از ارتباطات بود؛ همان‌طور که هابرماس نظر دارد. (Habermas ۱۹۸۷, ۵۷) اما، آن‌ها این مساله را نادیده گرفتند، که هابرماس از آن چه اصلاح‌طلبان اسلامی انجام می‌دادند دفاع نمی‌کند، یعنی تقسیم گروه‌ها و سازمان‌های مترقی جامعه‌ی مدنی به «ما» (خودی) و «غیر از ما» (غیر خودی)، و تلاش برای ایده‌ی «هم‌سازی»، رفتار مدنی» و «گفتمان» تنها با مخالفین تندرو

اسلامی، با غفلت از دموکراسی و عدالت اجتماعی برای همه. در حقیقت، هابرماس تا جایی که توانست سعی کرد این پیام را - با توجه به حساسیت متعصبان اسلامی به حضور وی در کشور - به مخاطبین خود در سخنرانی‌اش در دانش‌گاه تهران در سال ۱۳۸۱ انتقال دهد.

جامعه‌ی مدنی، کارگران، و دموکراسی

دموکراسی، دموکراسی اجتماعی، و طبقه‌ی کارگر به عنوان طبقه‌ای برای خود، پیامدهای خود به خودی توسعه‌ی سرمایه‌داری و جامعه‌ی مدنی نیستند. منافع طبقاتی کارگران در جامعه شکل می‌گیرد. برای کارگران سوسیالیسم آموختنی است. این کار به خودی خود از شرایط عینی زندگی و کار کارگران، وضعیت طبقه‌ی در خود آن‌ها یا توسعه‌ی سرمایه‌داری بیرون حاصل نمی‌شود. در واقع، یکی از «عوامل اصلی شکل‌گیری ساخت اجتماعی منافع طبقاتی صرف‌افروند سازمان‌یابی است.» (Rueschemeyer et al. ۱۹۹۲, ۵۴) در این روند، سازمان‌یابی، از جمله بر پایه‌ی اتحادیه‌ی صنفی، حزب سیاسی، اتحادیه‌ی طبقاتی، یا انجمن اجتماعی، ابزارهای حیاتی توان‌مندی هستند. موارد تاریخی نشان می‌دهند، که پتانسیل دموکراتیک جامعه‌ی مدنی، تنها به وسیله‌ی سازمان‌های مستقل، باز، شفاف، و دموکراتیک جامعه‌ی مدنی مثل اتحادیه‌های صنفی، احزاب سیاسی، کمیته‌های حقوق بشر، مجلات، انجمن‌ها، فدراسیون‌های قومی، گروه‌های زنان، مدارس، حتی مساجد و کلیساها، و رسانه‌ها

تحقق یافته است. حضور آن‌ها در مبارزه‌ی «سنگر به سنگر» علیه هژمونی فرهنگی و ایدئولوژیک نخبگان حاکم و سیاست و اعتقادات دینی آن‌ها حیاتی است. ما می‌دانیم که بدون حضور این موازنه در مقابل طبقات غالب و دولت آن‌ها، و در محیطی خصمانه، نیروهای مترقی متلاشی، پراکنده و سرکوب شده و به حاشیه رانده می‌شوند. تنها پس از تلاش طولانی در عرصه‌ی جامعه‌ی مدنی، مردم حامی دموکراسی عمیق اجتماعی خواهند بود. بدیهی است، تحقق این پتانسیل دموکراتیک به استحکام جنبش‌های مترقی اجتماعی اقتصادی و سیاسی، توازن

موجود قدرت اجتماعی اقتصادی سیاسی، و وجود یک جامعه‌ی مدنی مترکم مترقی بستگی دارد. با این وجود، این امر «مستلزم آمادگی برای تشخیص این مطلب است، که گلیت اجتماعی شکل‌گیری جامعه‌ی مدنی، عرصه‌ی نابرابری و کشمکش است و این که ممکن است احیای جامعه‌ی مدنی به بسط سطوح مبارزات سیاسی بر سر سیاست دولت نیاز داشته باشد تا به رفتار خوب و گفتمان مدنی.» (Ehrenberg ۱۹۹۹, ۲۴۹-) سازمان‌های جامعه مدنی، که تحت سلطه‌ی قدرت هژمونیک سرمایه و دولت استبدادی (چه مذهبی، چه سکولار) باشند، به اقلیت ممتاز خدمت می‌کنند



و موجب انواع نابرابری‌ها می‌شوند. ما با ارنبرگ هم عقیده‌ایم، که: «زورگویی، اعمال محرومیت و نابرابری می‌تواند به همان اندازه محرک ایجاد جامعه‌ی مدنی باشند، که نیل به خودگردانی، جامعیت، و آزادی.» (Ehrenberg ۱۹۹۹, ۲۴۹)

جامعه‌ی مدنی می‌تواند عرصه‌ی تقابل با استبداد باشد. در جوامع پیچیده‌ی سرمایه‌داری، جامعه‌ی مدنی تنها مکانی است که گروه‌هایی که به لحاظ سیاسی، اقتصادی یا قومی خارج از ساختار هژمونی هستند، می‌توانند برای بسیج سیاسی مبارزه کنند. همان‌طور که سوسیال دموکرات‌ها و

احزاب کمونیستی آموخته‌اند، شبکه‌ی مترکم اتحادیه‌های صنفی، تعاونی‌های مصرف‌کننده، انجمن‌های زنان و غیره، پایگاهی برای ایجاد عرصه‌ی عمومی مردمی هستند، که در آن کارگران از حقوق خود دفاع کنند، دموکراسی و سوسیالیسم دموکراتیک را تجربه کنند. بنابراین، این‌ها به ما و اقدامات جمعی ما در درون ساختارهای تعاملی قدرت، حکومت‌های استبدادی، دیکتاتوری‌ها، ابرقدرت‌ها، طبقات حاکم (ملی و فراملی) بستگی بسیار دارد. با این حال، پایان امر بستگی بسیار به مبارزه‌های جمعی طبقات زحمت‌کش و جنبش‌های اجتماعی پیش‌رو در عرصه‌ی جامعه‌ی مدنی دارد. این نیرویی است، که برای مهار سوءاستفاده‌ی دولت‌های مستبد از ساختارهای قدرت به کار می‌آید. یک دولت اقتدارگرای مستبد تنها در صورتی به نیازهای شهروندان جواب‌گو خواهد بود، که ناگزیر به پس دادن حساب به آن‌ها باشد. بدون انجمن‌های مترقی جامعه‌ی مدنی، شهروندان به تنهایی با نخبگان قدرت‌مند حاکم مواجه خواهند شد، منزوی و تحقیر می‌شوند، بدون امید برای آزادی و عدالت اجتماعی. وجود اتحادیه‌های مستقل صنفی و شکل‌های دیگر سازمان‌کارگری، در میان همه انواع انجمن‌ها، برای مقابله با توزیع نابرابر قدرت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ضروری است. جنبش‌های اجتماعی و گروه‌های مدافع، شرط لازم برای بهبود توزیع قدرت اجتماعی و سیاسی است. اتحادیه‌های مستقل صنفی، انجمن‌ها و احزاب سیاسی، نقش مهمی در تقویت هم‌بستگی

در میان شرکت‌کنندگان و شهروندان، در مقابله با مشکلاتی که حکومت‌ها ممکن است نسبت به حل آن‌ها بی‌میل باشند، یا قادر به حل آن‌ها نباشند، و در آموزش اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی اعضای خود ایفا می‌کنند. جامعه‌ی مدنی ابزاری برای یابندگی (heuristic) است، که می‌تواند برای مترقیان چپ ابزاری مهم باشد.

اما، این حقیقت را نمی‌توان نادیده گرفت، که سازمان‌ها و جنبش‌های جامعه‌ی مدنی همیشه از الگوهای دموکراتیک پیروی نمی‌کنند. سازمان‌ها و جنبش‌های جامعه‌ی مدنی، که قسمتی از فردگرایی هژمونیک،

نئولیبرالیسم ضد اجتماعی، فاشیسم، و تعصب مذهبی گروه‌های ارتجاعی اجتماعی هستند، در جوامع معاصر بشری بوده‌اند. بدیهی است اگر چنین سازمان‌ها و جنبش‌هایی درون ساختارها و در میان خودشان دموکراتیک نیستند، و اهداف آن‌ها ارتجاعی است، نمی‌توانند عواملی برای روند دموکراسی سازی باشند. بر عکس، شواهد تاریخی در زمینه‌ی تجربه‌ی جوامع مدنی نشان می‌دهند، که اگر سازمان‌های جامعه‌ی مدنی قرار است زمینه ساز (عامل) گذار به یک جامعه‌ی دموکراتیک و تحکیم‌کننده‌ی آن باشند، باید برخی ویژگی‌های پایدار را به دست آورند. اول، و از همه مهم‌تر، آن‌ها باید به گونه‌ای دموکراتیک عمل کنند و به تفاوت‌ها احترام بگذارند. دوم، سازمان‌های جامعه‌ی مدنی، در کنار مطالبات خاص خودشان باید در پی دست‌یابی به مطالبات دموکراتیک عمومی اجتماعی و سیاسی نیز باشند. و بدون تقبل نقش احزاب سیاسی، آن‌ها باید بر دولت فشار بیاورند و برای مردم نقشی آموزشی-پداگوژیکی داشته باشند. سوم، سازمان‌های جامعه‌ی مدنی باید به دنبال حمایت در میان توده‌های مردمی باشند و به سایر سازمان‌های جامعه‌ی مدنی، به صورت ملی و بین‌المللی دسترسی یابند. به طور خلاصه، اگر این شرایط برآورده شوند، سازمان‌های مترقی جامعه‌ی مدنی می‌توانند نقشی تعادل‌کننده در نظام‌های غیر دموکراتیک داشته باشند.

انقلاب و طبقه‌ی کارگر

در سال ۱۳۵۵، حدود چهار درصد نیروی کار شاغل ایران در زمره‌ی طبقه‌ی کارگر بود، حدود نیمی از آن‌ها در شرکت‌های بزرگ‌تر از پنجاه نفر کار می‌کردند. طبقه‌ی متوسط، کوچک بود (پنج درصد) و کم‌تر از یک سوم آن‌ها برای بخش خصوصی کار می‌کردند. نزدیک به یک سوم ایرانیان شاغل دارای شغل آزاد، و خرده بورژوا بودند، نود و نه درصد آن‌ها در موقعیت شغلی سنتی (مثل کشاورزی، نساجی و فرش بافی، نجاری، بقالی، کامیون داری و تاکسی داری) بودند. در میان سرمایه‌داران، اکثریت عمده صاحب شرکت‌های کوچک بوده و در موقعیت‌های شغلی سنتی بودند.

انقلاب ۱۳۵۷، گسست اجتماعی عظیمی به بار آورد. این انقلابی بود برای برابری طلبی و با دشمنی آشکار با سرمایه و سرمایه‌داران بزرگ، به ویژه وابستگان به شرکت‌های

خارجی. انقلاب، عمل‌کردهای معمول جامعه را مختل کرد. مهم‌تر این که، با تخریب حریم مالکیت و تهدید امنیت سرمایه موجب تضعیف مناسبات تولید سرمایه‌داری و اغتشاش در وزارتوی پیچیده‌ی شبکه‌های بازار شد. این شرایط باعث رشد تولید خرده کالایی و فعالیت‌های سرمایه‌داری کوچک مقیاس شد. ما این روند گنده را «درون تابی ساختاری» می‌نامیم. دولت اسلامی، روند درون تابی را با سیاست‌های پوپولیستی خود و گاهی حتا با تحریک تمایلات ضد سرمایه‌داری و ترغیب فعالیت‌های کوچک مقیاس تقویت کرد. تغییرات حاصله در ساختارهای سیاسی و اقتصادی بر ترکیب طبقاتی نیروی کار ایران تاثیر گذاشت.

اولین دهه پس از انقلاب، عقب‌گردی برای مناسبات تولید سرمایه‌داری بود. سال ۱۳۶۵، طبقه‌ی کارگر (در بخش خصوصی و دولتی) به کم‌تر از بیست و پنج درصد نیروی کار شاغل تقلیل یافت. هم‌زمان، خرده بورژوازی به نرخی بیش از دو برابر نرخ رشد نیروی کار شاغل رشد کرد و شمار آن به چهل درصد نیروی کار شاغل افزایش یافت (تقریباً همگی در موقعیت‌های سنتی). تعداد سرمایه‌داران خرد، از سرشماری سال ۱۳۵۵، تقریباً دو برابر شد. این افزایش عمدتاً در تعداد سرمایه‌داران خرد، با دو یا سه کارکن، بود. متوسط تعداد مزدبگیران به هر کارفرمای سرمایه‌دار (نرخ تراکم) در ایران، از شانزده نفر در سال ۱۳۵۵ به ۵/۳ نفر در سال ۱۳۶۵ تنزل یافت. در همان دوره، تعداد کارکنان طبقه‌ی متوسط در بخش خصوصی به نصف آن چه در سال ۱۳۵۵ بود کاهش یافت. بدیهی است، شرکت‌های کوچک‌تر و سنتی‌تر، مدیران و کارگران متخصص کم‌تری نیاز داشتند. هم‌زمان تعداد کارکنان دولتی طبقه‌ی متوسط تقریباً نود درصد زیاد شد. بین سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵، بیش از یک میلیون به رده‌ی ماموران دولتی (۸۰۰ هزار آن‌ها به نیروهای مسلح) اضافه شد. اشتغال زنان نه تنها به طور نسبی، بلکه به طور مطلق، کاهش یافت.

اقتصادی مختل با دستگاه گسترده‌ی دولتی، و جنگی پُر هزینه، اضافه تولید و در بازار جهانی نفت، تحریم اقتصادی نفس‌گیر، و با رشد سریع جمعیت، دولت اسلامی را در وضع وخیم اقتصادی قرار داد. نزدیک به اواخر دهه‌ی ۱۳۶۰، دولت ناگزیر پذیرفت که ادعای برقراری حکومت مستضعفان و طرح بنای اقتصاد اسلامی توهمی بیش نبوده‌اند.

پس از سال ۱۳۶۸، زمان شکستن تابوهای انقلابی فرا رسید. هاشمی رفسنجانی وارد مرحله‌ی لیبرالیسم اقتصادی شد. از سال ۱۳۷۱، سیاست لیبرالیسم برای بازسازی و رونق بازار و نهادهای آن به جریان افتاد. سیاست‌های لیبرالیسم اقتصادی، به دور از واقعیت‌های سیاسی، جذاب به نظر می‌رسد. به طور خلاصه، هدف این سیاست برطرف کردن همه‌ی موانع بازار است، از خرید و فروش ارز و کنترل قیمت‌های داخلی گرفته تا یارانه‌ها و سهمیه‌ها. هدف این سیاست، این است که قیمت‌ها در بازار مبین کمیابی منابع باشد و منابع را به خریدارانی هدایت کنند، که حاضر به پرداخت چنین قیمت‌هایی هستند. می‌گویند که این سیاست، بهره‌وری و سوددهی را بیش‌تر می‌کند و می‌تواند سرمایه‌گذاری و در نتیجه اشتغال و رفاه اقتصادی را برای همه افزایش دهد. اگر همه چیز درست پیش رود (که اغلب چنین نمی‌شود)، این‌ها پس از یک دوره‌ی تورم و بیکاری بالا، ورشکستگی بسیاری از سرمایه‌داران خرد و تولیدکننده‌های خرده بورژوا، و سقوط درآمد واقعی بسیاری از مزدبگیران، ممکن است انجام شود.

خیلی طول نکشید، که سیاست لیبرالیسم هاشمی رفسنجانی مورد انتقاد عمومی قرار گرفت. برای اولین بار، در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی، جمهوری اسلامی لازم دید که ناآرامی آشکار سیاسی را به عنوان محدودیتی در قاعده‌بندی سیاست عمومی خود به حساب آورد. بنابراین، هاشمی رفسنجانی کج‌دار و مریز سیاست لیبرالیسم اقتصادی‌اش را دنبال کرد. با وجود محدودیت پیش‌رفت‌های لیبرالیسم اقتصادی در دهه‌ی ۱۳۷۰، که تا دوره‌ی ریاست جمهوری خاتمی ادامه یافت، روند درون تابی دهه‌ی آیت‌الله خمینی اساساً معکوس شد. ما این روند را روندی برون تاب می‌نامیم. نرخ ارز خارجی تعدیل شد، کنترل قیمت‌ها عمدتاً برداشته شد، برخی یارانه‌ها کاهش یافت، و برخی حذف شدند. افزایش قیمت نفت در این سال‌ها، افزایش مداوم واردات را مقدور و سیاست محدود لیبرالیسم اقتصادی را تا حدی قابل تحمل کرد. تا حدود سال ۱۳۸۵، می‌توانیم تاثیر این بازسازی را ببینیم. سهم طبقه‌ی کارگر در نیروی کار شاغل به سی درصد (هنوز خیلی پایین‌تر از سال ۱۳۵۵) افزایش یافت و طبقه‌ی متوسط به دوازده درصد (از چهار درصد در سال ۱۳۵۵، و هفت درصد

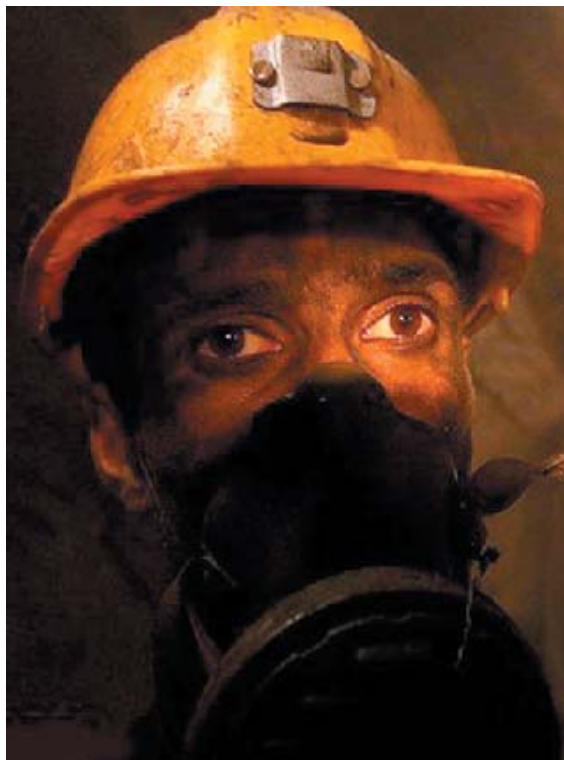


در سال ۱۳۶۵) افزایش یافت. در طی همان دوران، سهم خرده بورژوازی به سی و شش درصد کاهش یافت. تعداد سرمایه‌داران خرد هم چنان زیاد شد، به طوری که متوسط تعداد مزدبگیران در بخش خصوصی به سرمایه‌داران به ۳/۶ کاهش یافت.

بدین ترتیب، طبقه‌ی کارگر ایران در اولین دهه‌ی انقلاب افتی شدید داشت. گرچه تعداد آن‌ها از ۳/۶ میلیون در سال ۱۳۵۵ (پس از افت به ۲/۷ میلیون در سال ۱۳۶۵) به ۶/۲ میلیون در سال ۱۳۸۵ افزایش یافت، سهم آن‌ها در نیروی کار شاغل به طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته است. کاهش در سهم طبقه‌ی کارگر با افزایش سهم خرده بورژوازی و طبقه‌ی متوسط هم‌راه بوده است.

نرخ پایین تراکم، نشان دهنده‌ی افزایش کُلی در پراکندگی طبقه‌ی کارگر است. اما باید توجه داشته باشیم، که افزایش پراکندگی عمدتاً در واحدهای کوچک سرمایه‌داری است. بیش از نیمی از جمعیت طبقه‌ی کارگر در شرکت‌های بزرگ (خصوصی یا دولتی) با بیش از پنجاه کارگر کار می‌کنند. ضمناً، پانزده تا بیست درصد از نیروی کار که بیکارند، عمدتاً اعضای بالقوه‌ی طبقه‌ی کارگر هستند. علاوه بر این، در بازار کار ایران تعداد قابل توجهی از کسانی که خرده بورژوا شمرده می‌شوند، عملاً کارگران بیکاری هستند که برای ادامه‌ی حیات نمی‌توانند بیکار بمانند. این‌ها خرده فروشان کالاها یا خدمات مختلف‌اند، که می‌کشند هر گونه درآمدی به دست آورند. آن‌ها هم اعضای بالقوه‌ی طبقه‌ی کارگر هستند.

دوران دموکراسی ناپایدار سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ روتق یافتند. اما، پس از سال ۱۳۳۲ و بازگشت محمدرضا شاه به قدرت، سازمان‌های مستقل کارگری به اجبار از عمل کرد مستقل از نظارت دولت منع شدند. این علی‌رغم توسعه‌ی سریع سرمایه‌داری ایران و افزایش اندازه‌ی طبقه‌ی کارگر در صنایع و خدمات عمومی و خصوصی در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بود. کارگران ایران در دوره‌ی انقلاب و ماه‌ها پس از قیام انقلابی، از یک دوره‌ی کوتاه آزادی برخوردار بودند؛ هر چند آن دوره با هرج و مرج عمومی جامعه و گسترش اختلالات در فعالیت‌های اقتصادی مقارن بود. این اتحادیه‌ها و شوراهای مستقل،



خودگمارده شد، که به تدریج به صورت یک «امپراتوری کارگری» در آمد. خانه‌ی کارگر، علاوه بر درآمد حاصل از حق عضویت، و سود هنگفت ناشی از نظارت بر دو شرکت تعاونی توزیع کالاها (مصرفی (امکان)، و مسکن (اسکان)، به کمک‌های مالی و لجستیکی حکومت نیز متکی است.

در دهه‌ی نخستین پس از انقلاب، آن‌گاه که اقتصاد سخت گرفتار روند گنده زای درون تابعی بود، نیروهای رسمی و غیر رسمی رژیم اسلامی تقریباً همه‌ی سازمان‌های سیاسی یا جامعه‌ی مدنی را نابود یا تسخیر کردند. فعالیت کارگری پس از تغییرات سال ۱۳۶۸ به تدریج امکان پذیر شد. تلاش برای عادی سازی اقتصادی پس از انقلاب به مرحله‌ی برون تابی منجر شد، که افزایش اندازه‌ی طبقات متوسط و کارگری را به هم‌راه داشت.

علاوه بر این، محمد خاتمی، که با پلانتفرم لیبرالیسم فرهنگی در سال ۱۳۷۶ به رئیس جمهوری رسید، به باز شدن فضای سیاسی کمک کرد؛ هر چند این کمک حاشیه‌ای و ناپایدار بود و زیر حمله‌ی مداوم محافظه کاران حکومت بود. خاتمی، هشت سال در مقام ریاست جمهوری، ارتقاء و ترویج جامعه‌ی مدنی را در دستور کار اصلی سیاسی خود دنبال کرد. در این دوره، کارگران و فعالان کارگری مترقی و مستقل ایران، موفق به پیش‌رفت‌هایی در بسیج کارگری شدند. هر چند، این فضای باز شده اندک بود و بارها توسط جناح محافظه کار جمهوری اسلامی، به طور رسمی و غیر رسمی (گروه‌های خودسر این جناح)، تحت فشارهای شدید فرار گرفت. محدودیت تلاش‌های سازمانی طبقه‌ی کارگر، و به طور کُلی جامعه‌ی مدنی، از زمان انتخاب احمدی نژاد به ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۴ به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است.

سازمان‌های به رسمیت شناخته شده در جمهوری اسلامی

در حال حاضر، تنها سازمان‌های کارگری که توسط قانون اسلامی کار به رسمیت شناخته شده‌اند، شوراهای اسلامی کار، با حمایت مالی دولت، و بازوی تبلیغاتی - امنیتی آن‌ها، یعنی «انجمن‌های اسلامی»، هستند.

و خانه‌ی کارگر (که سکولار بود)، همگی به وسیله‌ی کارگران و فعالان کارگری در دوران انقلاب و پس از آن بر پا شده بودند. تا سال ۱۳۶۰، این سازمان‌های کارگری به اجبار توسط کارگران و غیر کارگران اسلام‌گرای طرف‌دار دولت تصرف شدند. این سازمان‌ها رسماً منحل و ممنوع اعلام شدند. به جای آن‌ها، شورای اسلامی کار، تحت حمایت و نظارت دولت اسلامی تاسیس شدند. در راس شبکه‌ی شوراهای اسلامی کار، خانه‌ی کارگر جمهوری اسلامی که به این مناسبت سازمان داده شد، قرار گرفت. بدین ترتیب، خانه‌ی کارگر تبدیل به یک «اتحادیه‌ی

سازمان‌های جامعه‌ی مدنی کارگران ایرانی سازمان‌های تمت حمایت دولت در برابر سازمان‌های مستقل کارگری

مبارزه‌ی جنبش کارگری در ایران برای بر پا کردن سازمان‌های مستقل کارگری و کاربست قوانین مساعد کار سابقه‌ای طولانی دارد. اولین اتحادیه‌ی صنفی مدرن ایران در سال ۱۲۸۵ سازمان‌دهی شد و اولین اعتصاب معروف کارگری در سال ۱۲۸۹ انجام گرفت. حکومت دیکتاتوری رضا شاه (۱۳۲۰-۱۳۰۴) سازمان‌های مستقل کارگری را سرکوب کرد. اتحادیه‌های کارگری و جنبش کارگری در

در مواردی که شوراهای اسلامی کار وجود ندارند، کارگران اجازه دارند با کسب مجوز از وزارت کار و امور اجتماعی و تصویب خانه‌ی کارگر، «انجمن صنفی» تشکیل دهند. طبق قانون فعلی کار (ماده‌ی ۱۳۱)، کارفرمایان و کارکنان می‌توانند شوراهای اسلامی کار و انجمن‌های صنفی ایجاد کنند. تاکنون تنها کارفرمایان و بازاری‌ها در راه‌اندازی صنف‌های خود موفق بوده‌اند. کارکنان، مجبور به پذیرش نهادینه شدن شوراهای اسلامی شده، زیر چتر خانه‌ی کارگر، شده‌اند. قانون شورای اسلامی کار (۱۳۶۵) حقوق و وظایف شوراهای اسلامی کار را در سطوح محلی، صنعتی و ملی، برای کارفرمایان و برای کارکنان مشخص می‌کند. این قانون، شوراهای اسلامی کار را به عنوان تنها سازمان کارگری برای واحدهای کار در بخش خصوصی با بیش از سی و پنج کارکن مشخص می‌کند. هم‌زمان، خانه‌ی کارگر در واقع به عنوان هم‌پیمان سازمان فدراسیون ملی کارگران، ناظر و هماهنگ کننده فعالیت‌های شوراهای اسلامی کار شناخته شده است.

قانون کار سال ۱۳۶۹، انجمن‌های اسلامی و انجمن‌های صنفی را در کنار شوراهای اسلامی کار، برای کارفرمایان و کارکنان، بدون هیچ اشاره‌ای به خانه‌ی کارگر به رسمیت می‌شناسد. با این وجود، طبق ماده‌ی ۲۷، و تبصره‌ی یک آن، انجمن‌های صنفی تنها در کارگاه‌هایی می‌توانند ایجاد شوند که در آن‌ها شورای اسلامی کار وجود ندارد یا در کارگاه‌هایی که شامل قانون شورای اسلامی کار مصوب سال ۱۳۶۵ نمی‌شوند. اما، وزیر کار و امور اجتماعی، اتحادیه‌های مستقل صنفی را به رسمیت نمی‌شناسد. ضمناً، خانه‌ی کارگر برای محدود کردن فعالیت‌های تازه شکل یافته‌ی اتحادیه‌های مستقلی که با ابتکار کارگران از سال اخیر بر پا شده‌اند، از راه‌های حقوقی (و در مواردی توسط حملات مزدوران غیر رسمی‌اش) فعال بوده است. رهبران این اتحادیه‌ها زندانی و خانواده‌ی آنان تهدید شده‌اند، تحت بازداشت قرار گرفته‌اند، یا حتا مورد ضرب و شتم قرار گرفته‌اند. برای مثال، نشست اتحادیه‌ی مستقل رانندگان اتوبوس‌رانی تهران در هجدهم اردیبهشت ۱۳۸۴، توسط اوباش خانه‌ی کارگر و شورای اسلامی کار شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران به هم ریخته شد. در این میان، رهبران این اتحادیه بازداشت

شدند و بر زبان و صورت یکی از رهبران اتحادیه‌ی مستقل رانندگان اتوبوس‌رانی تهران تیغ کشیده شد.

برخی از افراد جناح اصلاح طلب جمهوری اسلامی، رویکردی جدید نسبت به خانه‌ی کارگر و شوراهای اسلامی کار دارند. آن‌ها بر این نظرند، که خانه‌ی کارگر و شوراهای اسلامی کار بی‌ثمر شده‌اند و در میان کارگران هم محبوبیتی ندارند. این اصلاح طلبان بر خانه‌ی کارگر فشار می‌آورند تا به جای خانه‌ی کارگر و شوراهای اسلامی کار، انجمن‌های صنفی تاسیس کند. اصلاح طلبان هم‌چنین علاقه‌مندند، که رابطه‌ی ایران با سازمان بین‌المللی کار (ILO) را بهبود دهند. سازمان بین‌المللی کار در بررسی اجمالی خود از جمهوری اسلامی، متوجه وابستگی خانه‌ی کارگر به حکومت شده است. جمهوری اسلامی ایران «پیمان آزادی انجمن و حمایت از حق بر پایه‌ی تشکل» (مقاله نامه‌ی ۱۹۴۸، شماره‌ی ۸۷)، و «پیمان حق بر پایه‌ی تشکل و چانه‌زنی جمعی» (مقاله نامه‌ی ۱۹۴۹، شماره‌ی ۹۸) را تصویب نکرده است. تصویب این مقاله‌ها نیاز به یک تغییر جدی در فصل ششم قانون کار و شناخت رسمی اتحادیه‌های مستقل دارد. خاتمی قصد داشت پیش از پایان ریاست جمهوری‌اش، این مقاله‌ها را با ایران به رسمیت بشناسد. اما خانه‌ی کارگر در برابر تصمیم مقاومت کرد و در پیش‌گیری از انجام آن موفق شد. بعدها، یکی از کاندیداهای اصلاح طلب اسلامی برای انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۴، ایجاد انجمن‌های صنفی را در برنامه‌ی کمپین انتخاباتی خود گنجانده (کنفدراسیون اتحادیه‌های صنفی بین‌المللی (ITUC)، منتقد وضعیت اتحادیه‌های صنفی و حقوق بشر در ایران بوده است.

رهبری کنونی خانه‌ی کارگر و مدیرکل «دائم» آن، علی‌رضا محجوب، به هاشمی رفسنجانی و حزب کارگزاران سازندگی، که از بازار طرف‌داری می‌کند، نزدیک است. محجوب، نماینده‌ی مجلس و رئیس کمیته‌ی کارگری آن، در سال‌های ۱۳۶۱ تا ۱۳۷۶، محجوب نماینده‌ی کارگری و مشاور نخست‌وزیر میرحسین موسوی و رئیس جمهور هاشمی رفسنجانی بود. با این حال، محجوب، علی‌رغم دخالت آشکار و فعالیت علیه جنبش کارگری سکولار در سی سال گذشته، به ویژه در اوایل انقلاب، در اواخر دهه‌ی ۱۳۷۰ آلتی برای ایجاد حزب کارگران اسلامی شد؛ حزبی

که یکی از هجده انجمن سیاسی جنبش ائتلافی اصلاح طلبان اسلامی بود.

از طرف دیگر، رابطه‌ی بین احمدی نژاد و علی‌رضا محجوب تیره است. احمدی نژاد نمی‌تواند رابطه‌ی نزدیک سیاسی محجوب با هاشمی رفسنجانی و اصلاح طلبان سیاسی را تحمل کند. هم‌زمان، دولت احمدی نژاد بر آن است تا در ضمن محدود کردن فعالیت خانه‌ی کارگر، عوامل خودش را در رهبری شورای‌های اسلامی کار بگمارد. احمدی نژاد تا حدی در این تلاش موفق بوده است. از سویی دیگر، اقتدار خانه‌ی کارگر و محجوب برای اعضای شوراهای اسلامی زیر سؤال است. خانه‌ی کارگر در دفاع از مطالبات اولیه‌ی اقتصادی کارگران شانه خالی کرده است. هم‌چنین خانه‌ی کارگر حمایت دولتی خود را به دلیل کشمکش‌های احمدی نژاد و محجوب از دست داده است. شور اسلامی کارگران جوان عضو شوراهای اسلامی کاهش یافته و ظهور جنبش برای تشکیل سازمان‌های مستقل کارگری، خانه‌ی کارگر را بی‌فایده کرده است. بنابراین، احمدی نژاد با حمایت رهبری و سپاه پاسداران، با این بهانه که کارگاه‌ها نباید سیاسی شوند و کارگران نباید درگیر سیاست باشند، بر آن است تا رسماً شوراهای اسلامی کار را در وزارت کار و امور اجتماعی ادغام کند. این نشان می‌دهد، که دولت احمدی نژاد نه تنها اتحادیه‌های مستقل و سکولار را تحمل نمی‌کند، بلکه تمایلی ندارد که به خانه‌ی کارگر اجازه‌ی کنترل بر شبکه‌ی سازمانی کنونی کار تحت حمایت مالی دولت را بدهد. احمدی نژاد هم‌چنان از خانه‌ی کارگر به دلیل «سیاسی کردن» کارگران و کارگاه‌ها انتقاد می‌کند.

در این شرایط، رهبری خانه‌ی کارگر، دیدگاهش را نسبت به ارتباط یک پارچه بین شوراهای اسلامی کار و خانه‌ی کارگر کمی تغییر داده و اخیراً هم‌زمان با انتقاد از سیاست‌های ضد کارگری دولت، به اهمیت اشکال جدید اتحادیه‌های صنفی ابراز علاقه کرده است. اما، خانه‌ی کارگر هنوز از قدرت اقتصادی، مدیریتی، سازمانی و لجستیکی عمده‌ای بهره‌مند است. همان‌طور که محجوب امیدوار است، که فشار از جانب احمدی نژاد را هم‌چون تجلی دیگری از نبردهای جناحی مزن جمهوری اسلامی دفع کند، تلاش احمدی نژاد و جناح وی نیز برای تحت کنترل دولت در آوردن سازمان تحت حمایت دولتی کار مشهود است.



قانون کار و سازمان‌های کارگری

تصویب قانون اسلامی کار ایران از سال ۱۳۶۱، که اولین پیش نویس آن در مجلس مطرح شد، موضوع جنجال‌های حاد سیاسی و ایدئولوژیکی بوده است. چندین بار، این پیش نویس، موضوع اختلافات شدید میان حکومت و کارگران شد. پس از منازعات طولانی و حاد بر سر قانون کار، مجلس آن را در سال ۱۳۶۷ تصویب کرد. اما شورای نگهبان آن را وتو کرد. شورای نگهبان جنبه‌های بسیاری از قانون را که قدرت کارفرماها را محدود می‌کرد، یا محدودیت‌هایی در مورد شیوه‌های کار (مثل کار کودکان یا حداکثر ساعات کار) تعیین می‌کرد، خلاف شرع یافت. در نهایت پس از بگومگوهای بسیار میان شورای نگهبان و مجلس بر سر نسخه‌های مختلف پیش نویس این قانون، مجمع تشخیص مصلحت نظام برای حل و فصل اختلافات بین مجلس و شورای نگهبان شکل گرفت. سرانجام، با وساطت مجمع تشخیص مصلحت نظام، قانون جدید کار در نوامبر سال ۱۳۶۹ تصویب و جایگزین قانون کار سال ۱۳۳۸ شد.

قانون کار جمهوری اسلامی در ۲۰۳ ماده چگونگی قراردادهای، شرایط استخدام، حفاظت فنی و بهداشت کار، بازرسی، کارآموزی، خدمات اشتغال، سازمان‌های کارگران و کارفرمایان، «مذاکرات دسته جمعی» و توافق نامه‌ها، خدمات رفاهی برای کارگران و خانواده‌های آنان را تعیین می‌کند. قانون هم‌چنین شامل مسایل مربوط به میانجی‌گری برای حل و فصل اختلافات، و راه اندازی شورای عالی کار است برای اخذ مثل تنظیم حداقل دست‌مزد سالانه. این شورای عالی متشکل است از نمایندگان دولت، کارفرمایان و کارگران.

ماده ۱۹۱ قانون به طور موقت شرکت‌های کم‌تر از ده کارگر را «بر حسب مصلحت» و «به موجب آئین نامه‌ای که با پیشنهاد شورای عالی کار به تصویب هیات وزیران خواهد رسید»، از شمول برخی مفاد این قانون مستثنی می‌کند. اما در سال ۱۳۸۲، این بخش از قانون تغییر کرد و همه‌ی شرکت‌های دارای کم‌تر از ده کارگر از مفاد قانون کار معاف شدند. علاوه بر این، طبق قانون کار (ماده ۱۳۰)، انجمن‌های اسلامی ممکن است در تمامی موسسات «به منظور تبلیغ و گسترش فرهنگ اسلامی و دفاع از دستاوردهای انقلاب اسلامی...» ایجاد شوند.

بالاخره، بنا بر ماده‌ی ۱۳۸ قانون، «مقام ولایت فقیه در صورت مصلحت می‌تواند در هر یک از تشکلهای مذکور نماینده داشته باشد.» به طور خلاصه، قانون کار در ایران تنها دو نوع از سازمان‌های کارگری را به رسمیت می‌شناسد: شوراهای اسلامی کار و انجمن صنفی. این سازمان‌ها زیر نظارت ایدئولوژیکی انجمن‌های اسلامی هستند و در آن‌ها برای نماینده‌ی رهبری باز است.

کارگران و حکومت اسلامی

قانون کار در ایران از استفاده از کلمه‌ی اعتصاب پرهیز می‌کند، اما کاهش عمده‌ی کار یا تعطیل کار را - هنگامی که کارگران در کارگاه حضور دارند- به رسمیت می‌شناسد (ماده‌ی ۱۴۲). اما در واقع، اعتصابات رُخ می‌دهد و اغلب ارگان‌های قهری مختلف دولت با آن‌ها مقابله می‌کنند. بحران اقتصادی، نرخ بالای تورم و بیکاری، کارگران را تحت فشار قرار داده است. با بسته شدن کارخانه‌ها به دلایل مختلف امنیت شغلی محو شده، دست‌مزدها پایین رفته، و پرداخت حقوق‌ها اغلب برای ماه‌ها به تعویق می‌افتد. استفاده از قراردادهای موقت، که از بسیاری از مزایای قانون کار از جمله حمایت در برابر اخراج خودسرانه‌ی کارگران معاف هستند، گسترش یافته است. قوانین سرکوب‌گرانه‌ی دولت در برخورد با شکایات کارگران، اغلب کارگران را مجبور به مبارزه‌ی دفاعی برای مطالبات اولیه‌ی اقتصادی خود کرده است.

دهه‌ی اول جمهوری اسلامی برای کارگران ایران نفس گیر بود. این دوره‌ی قدرت سرکوب‌گرانه‌ی دولت، جنگ ایران و عراق، و کشتار جمعی مخالفان پیش‌رو بود. در این دهه، اعتصابات کارگری معدودی به وقوع پیوست. حرکات مستقل سیاسی و فعالیت‌های سازمانی کارگری با خشونت سرکوب می‌شدند. جدال‌ها و اعتصاب‌های کمی هم که در سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۰ انجام گرفتند، با ماهیتی دفاعی، بر اساس مطالبات اقتصادی، به شکل تحسن‌ها، طومارنویسی‌ها، و از سال‌نامه‌هایی به مقامات اسلامی بودند. با تظاهرات، پایین آوردن سرعت کار، و اعتصابات، با خشونت برخورد می‌شد.

اختلافات کارگران در دوره‌ی ریاست جمهوری رفسنجانی (۱۳۷۶-۱۳۶۸) شدت گرفت. در این دوره، تعداد شکایت‌های کارگری در واکنش به شرایط کلی اقتصادی که ناشی از سیاست لیبرالیسم اقتصادی دولت

بود (در سال ۱۳۷۰ آغاز شد)، افزایش یافت. پیامد فوری این سیاست، تورم بالا (کاهش دست‌مزدهای واقعی)، و حذف برخی یارانه‌ها بود. از این رو، مخالفت با سیاست لیبرالیسم اقتصادی در میان توده‌های محروم و طبقه‌ی کارگر بالا رفت و دولت به دلیل ترس از مخالفت گسترده‌ی توده‌ها عقب نشینی کرد. در پی عقب نشینی، دولت استراتژی کژدار و مریز خود را برای پیگیری لیبرالیسم اقتصادی آغاز کرد. هر جا که می‌توانست، عمدتاً در حوزه‌هایی که نامحسوس بودند، پیش می‌رفت و هنگامی که نارضایتی‌های عمومی بالا می‌گرفت، تسلیم می‌شد. هنگامی که شورش‌ها و تظاهرات در مخالفت با سیاست‌های دولت (برای مثال در مشهد، قزوین، اراک، اکبرآباد و اسلام شهر) تبدیل به مولفه‌های کشمکش‌های سیاسی شدند، پارامترهای تحمل عمومی اهمیت بالاتری در معادله ثبات سیاسی یافتند.

(Nomani and Behdad ۲۰۰۶، ۴۴-۵۶)

با این وجود، رشد فعالیت‌های اقتصادی سرمایه‌داری در دوره‌ی برون تاب‌ی، که با بازسازی پس از جنگ آغاز شد، منجر به افزایش سهم مطلق و نسبی اشتغال طبقه‌ی کارگر شد. همان شرایط منجر به رشد قابل توجه طبقه‌ی متوسط در هر دو بخش دولتی و خصوصی شد. فضای عمومی کمی بازتر شد و نیروهای مختلف اجتماعی تا حدودی از کنترل هژمونیک دهه‌ی پیشین و ارگان‌های سرکوب‌کننده‌ی رسمی و غیررسمی جمهوری اسلامی خلاص شدند. نمایندگان طبقات مختلف، غالب و تابع، به ویژه تکنوکرات‌ها، روشن‌فکران، دانش‌جویان، زنان، و گروه‌های قومی بی‌پروا تر شدند.

پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶، و پیش‌رفت اصلاح طلبی اسلامی، بسیاری از سازمان‌های جدید جامعه‌ی مدنی ایجاد شدند. با این وجود، اصلاح طلبان اسلامی طی هشت سال ریاست جمهوری محمد خاتمی نتوانستند به طور موثر توازن قدرت سیاسی موجود را به نفع دموکراسی سیاسی و عدالت اجتماعی به چالش بکشند. موضع اقتصادی لیبرال اصلاح طلبان اسلامی و نگرش غیر دوستانه (و به نوعی متکبران‌ه‌ی) آن‌ها نسبت به طبقات پایین و تمایلات یک جانبه‌ی آن‌ها نسبت به دموکراسی لیبرال ناقص و محرومیت‌زا علیه نیروهای رو به گسترش سکولار در میان همه‌ی طبقات اجتماعی، در محدود شدن پیش‌رفت‌های



مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. در زمستان سال ۱۳۸۲، کارگران ساختمانی در اعتصاب و تحصن در کارخانه‌ی ذوب مس در نزدیکی روستای خاتون آباد استان کرمان شرکت کردند. این کارخانه متعلق به صنایع ملی مس ایران است و توسط یک پیمان‌کار چینی اداره می‌شود. شکایت کارگران ساختمانی، وعده‌ی انجام نشده‌ی کارخانه در مورد استخدام آن‌ها پس از تکمیل ساختمان کارخانه بود. خانواده‌های کارگران به تحصن پیوستند. در روز هشتم اعتصاب و تحصن، نیروهای امنیتی به اعتصاب‌کنندگان و خانواده‌های متحصن آن‌ها در کارخانه حمله کردند. در این حمله و درگیری‌های متعاقب آن، چهار کارگر به ضرب گلوله کشته شدند، ۳۰۰ تن زخمی و بسیاری بازداشت شدند.

در فروردین ۱۳۸۳، یک سوم معلمین اصفهان با فراخوان رهبر انجمن اسلامی، که بعداً دستگیر شد، اعتصاب کردند. خواست اصلی معلمان، دریافت حقوق معوقه و افزایش حقوق برای جبران تورم بود. ۸۰۰ مدرسه در اصفهان و ۳۰۰ مدرسه در تهران در اولین روز اعتصاب کردند. هشتاد درصد معلمان ایران زن هستند. این نمود قابل توجهی از اعتراض کارکنان زن ایران است.

رویداد غم‌انگیز خاتون آباد، کاتالیزوری برای اوج‌گیری جنبش اعتراضی کارگران بود. کمیته‌های مستقل فعالان کارگری، که در اوایل دهه‌ی ۱۳۸۰ ایجاد شده بودند، پُرآوازه‌تر شدند و ماه‌های آتی کمیته‌های جدیدی در برخی کارخانه‌های بزرگ بر پا شدند، برای مثال در ایران خودرو و تولیدی ایران در تهران. در اوایل سال ۱۳۸۳ در سقز، گروه‌های دوزندگان، نانوایان، آجرپزها، شورایی را تشکیل دادند. در گزارشی آمده است: «آن‌ها با فعالان کارگری در تهران و پنج شهر دیگر مرتبط بودند... پس از نشست‌های سری و هماهنگی، راه حلی مورد توافق قرار گرفت تا... در روز اول ماه مه، کارگران هم‌زمان در هفت شهر تظاهرات کنند.» (Malm and Esmailian ۲۰۰۷، ۳)

در بهار ۱۳۸۴، کارگران شرکت اتوبوس‌رانی تهران و حومه، سندیکای کارگران شرکت واحد تهران و شهرداری را به عنوان یک اتحادیه‌ی صنفی مستقل تشکیل دادند. تشکیل سندیکا توسط کارگران شرکت واحد با ایجاد سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، و فعالیت مجدد جامعه‌ی صنفی کارگران

فعالان کارگری و روشن‌فکران افزون شد. کتاب‌های متعددی راجع به جنبش‌های کارگری در سایر کشورها در ایران ترجمه و چاپ شد. هم‌چنین انتشار کتب و مقالات چپ درباره‌ی اتحادیه‌های صنفی، جنبش‌های اجتماعی، جامعه‌ی مدنی، سیاست، و فلسفه فزونی گرفت. در ضمن، تعداد اعتصاب‌های کارگری برای مطالبات اقتصادی و شرایط کار افزایش یافت. کارگران صنایع و خدمات دولتی و خصوصی برای مطالبه‌ی دست‌مزدهای معوقه‌ی خود (مشکل مزمن شرکت‌ها در ایران)، برای مخالفت با استفاده‌ی گسترده از قراردادهای «سفید امضا» و قراردادهای موقت، و برای مطالبه‌ی رعایت قانون کار توسط دولت و کارفرمایان، اعتراض کردند. برخی از پُر تکاپوترین اعتراض‌های کارگری بر سر تقاضای بازگشت به کار کارگرانی بوده، که اخراج شده‌اند. اما، این مطالبات دفاعی و اعتصاب‌های مسالمت‌آمیز توسط نیروهای امنیتی و سرکوب‌گر دولت تحمل نمی‌شوند. اصلاح‌طلبان اسلامی دولت خاتمی قادر نبودند یا در مواردی بسیار تمایلی به جلوگیری از حملات خشونت‌بار نیروهای سرکوب‌گر امنیتی به اعتصاب‌های مسالمت‌آمیز و تحصن‌های کارگران نداشتند.

برخی از حادترین نمونه‌های این سال‌ها، خشونت نیروهای امنیتی را در برابر حرکت‌ها و اعتصابات مسالمت‌آمیز کارگران نشان می‌دهد. در تابستان سال ۱۳۸۰، کارگران کارخانه‌های پوشاک جامکو و کفش شادان‌پور، زمانی که برای دریافت دست‌مزد معوقه‌ی خود در مقابل مجلس تظاهرات می‌کردند، به شدت توسط نیروهای امنیتی

اصلاح‌طلبان اسلامی در این دوره نقش داشت. با این حال، باز شدن نسبی فضای عمومی در سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴، با وجود سخت‌گیری اعمال شده توسط تندروها، منجر به خیزش حرکت سازمان‌های جامعه‌ی مدنی در میان کارگران، زنان، روشن‌فکران، و دانش‌جویان شد. اما مخالفان اصلاح‌طلبی هنوز بر دستگاه قضایی، نیروهای قهری، به ویژه سپاه پاسداران و نیروهای شبه نظامی بسیج، و ارگان‌های امنیتی و اطلاعاتی دولت سلطه داشتند. از سال ۱۳۸۴، که احمدی‌نژاد ریاست جمهوری را به دست آورد، این فضای باز نسبی تحت حمله‌ی ترکیب جدید نظامی-امنیتی-روحانیتی حاکم قرار گرفت. دولت احمدی‌نژاد، سیاست تحریک، رودررویی، و به حاشیه راندن و طرد را دنبال کرده است. بازداشت و حبس رهبران اتحادیه‌های مستقل، اعدام فعالان جامعه‌ی مدنی، بستن وب‌سایت‌ها و وبلاگ‌های طرف‌دار فعالیت‌های کارگری، حمله به تجمع‌های روز اول ماه مه مدافعان اتحادیه‌های مستقل صنفی، مولفه‌هایی از دولت ضد دموکراتیک احمدی‌نژاد بوده‌اند. دولت احمدی‌نژاد، سیاست‌های ضد کارگری، از جمله تلاش برای تغییر قانون کار به منظور خودسرانه کردن اخراج‌ها، را با حدت بیش‌تری دنبال می‌کند. وزارت کار در کابینه‌ی احمدی‌نژاد در کنترل حزب موثله است، که ائتلافی است از سرمایه‌داران محافظه‌کار سنتی، که خاستگاه بازاری دارند، با تمایلات قوی ضد کارگری.

فیزش سازمان‌های مستقل کارگری
در سال‌های نخستین دهه‌ی ۱۳۷۰، تکاپوی

برق و فلز کرمانشاه دنبال شد. کمیته‌ها و هیات‌های متعددی برای سازمان‌دهی سندیکاها یا انجمن‌های نوپا، و افتتاح مجدد آن‌هایی که قبلاً فعال بودند، تشکیل شدند. در میان این‌ها، اتحادیه‌ی آزاد کارگران ایران، هیات بازگشایی سندیکای فلزکار و مکانیک و هیات بازگشایی سندیکای کارگران نقاش وجود دارند. علاوه بر این، کمیته‌های متعددی توسط فعالان کارگری با هدف فراهم نمودن حمایت برای ایجاد اتحادیه‌های مستقل، هماهنگی اقدامات اتحادیه‌ها، و دسترسی به سایر سازمان‌های مترقی جامعه‌ی مدنی شکل گرفتند. اکثر این کمیته‌های کارگری در دفاع از حق کارگران برای اعتصاب، حق تشکیل اتحادیه‌های مستقل صنفی و سازمان‌های کارگری، و حق انتخاب نمایندگان خودشان فعال بوده‌اند. هم‌چنین کسانی هستند که برای «لغو کار مزدی»، و برپایی شوراهای انقلابی، فراخوان دادند. کمیته‌های کارگری، وب سایت‌ها و بولتن‌های خبری بسیاری ایجاد کردند. بسیاری از آن‌ها را ما در این مقاله به عنوان منابع خود استفاده کرده‌ایم.

روز اول ماه مه، روز جهانی کارگر، تبدیل شده است به یک آیین تحکیم و هم‌بستگی کارگران ایرانی تحت سرکوب دولت. در سال‌های اخیر، برگزاری مراسم روز اول ماه مه تحت حمله‌ی نیروهای سرکوب‌گر قرار گرفته و با قطع تظاهرات و آزار و خشونت و دستگیری بسیاری از تظاهرکنندگان و سازمان‌دهندگان کارگری به پایان می‌رسد.

کنفدراسیون‌های اصلی بین‌المللی کار باها هم‌بستگی خود را با وضعیت اسف‌بار کارگران ایرانی ابراز نموده‌اند. در میان آن‌ها، کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های صنفی (ITUC) و کنفدراسیون بین‌المللی سندیکایی (CSI) قرار دارند.

مناظرات کنونی در مورد سازمان‌های کارگری

دو عامل، رهبری خانه‌ی کارگر را وادار به تجدیدنظر در مورد موضع قدیمی خود و دنبال کردن استراتژی جدیدی نموده است:

- ۱- فشار کارگران برای ایجاد اتحادیه‌های مستقل کارگری، به رغم حرکت‌های سرکوب‌گرانه‌ی دولت علیه این جنبش؛
- ۲- تلاش دولت احمدی نژاد در جهت کاهش قدرت سازمانی خانه‌ی کارگر بر شوراهای اسلامی کار.

سهیلا جلودارزاده، از اعضای اصلاح طلب

اسلامی مجلس، یکی از اعضای اصلی خانه‌ی کارگر و یکی از بنیان‌گذاران حزب اسلامی کار، به صراحت بیان کرده است که خانه‌ی کارگر باید به طور جدی درباره‌ی جایگزین‌هایی برای وضع یک پارچه‌ی کنونی شورای اسلامی کار فکر کند. وی قصد دارد اتحادیه‌ی کارگری زنان را تشکیل دهد. موضع جلودارزاده نشان می‌دهد، که با به چالش کشیده شدن خانه‌ی کارگر از هر دو سوی، ترتیب کنونی در سازمان کارگری تحت حمایت دولت به روزهای پایانی خود نزدیک می‌شود.

احمدی نژاد و جناح وی در جمهوری اسلامی، هیچ دلیلی برای ادامه‌ی کار سازمان کارگری حتا با کم‌ترین استقلال ماهوی در شورای کارگران، که باقی‌مانده‌ی اوایل دوره‌ی انقلاب است، نمی‌بینند. شوراهای اسلامی کار تنها برای جایگزینی شوراهایی درست شدند، که به منظور کنترل امور کارخانه‌ها، زمانی که کارگران کارخانه‌ها را در گرماگرم تحولات انقلابی اداره می‌کردند، به طور خود به خود سازمان‌دهی شدند. این ساختار شورایی سازمان کارگری، و هم‌راه با آن خانه‌ی کارگر، از نظر احمدی نژاد و جناح وی باید ریشه کن شود. این که خانه‌ی کارگر و شوراهای اسلامی کار به اصلاح طلبان نزدیک بوده‌اند (به جناح راست آن)، ضرورت ریشه کن کردن آن‌ها را برای احمدی نژاد و یاران سیاسی‌اش بیش‌تر می‌کند. خانه‌ی کارگر و شبکه‌ی شوراهای اسلامی تحت فشار جنبش کارگری راستینی هستند، که رو به قدرت دارد و خواستار تشکیل اتحادیه‌ها و سندیکاها‌ی مستقل کارگری است. مبارزه‌ی فعالان کارگری و کارگران مبارز برای تشکیل سازمان‌های مستقل کارگری در دهه‌ی گذشته، و حمایت گسترده و موثر روشن‌فکران، دانش‌جویان، دانش‌گاہیان، زنان و سازمان‌های مترقی جامعه‌ی مدنی، در تاریخ جنبش کارگری ایران بی‌سابقه است. پشتیبانی محکمی که این جنبش کارگری و رهبران محبوس آن از سازمان‌های بین‌المللی کار دریافت کرده‌اند، به شتاب جنبش کارگری ایران می‌افزاید. بدیهی است که پراکسیز (کردمان) سازمان‌دهی کارگری دیگر حاضر به پذیرش نظارت و حمایت دولتی نیست. اما در عین حال، این گرایش مبارزاتی کارگری - به رغم چشم‌انداز عموماً سکولار و مترقی آن - به لحاظ ایدئولوژیکی و سیاسی همگن نیست.

در دهه‌ی گذشته، بحث‌های متعدده‌اند، پُر جوش، و تا به امروز مدنی و دوستانه‌ای در میان فعالان کارگری کمیته‌های مختلف کارگری و کارگران مبارز درگیر بوده، که در تاریخ جنبش کارگری ایران نادر است. بحث‌های جاری در مورد مشکل سازمان کارگری و ایجاد یک جنبش مستقل کارگری را می‌توان به چهار گرایش طبقه بندی کرد:

- ۱- اصلاحات از بالا برای تشکیل اتحادیه‌های مستقل صنفی؛
- ۲- تشکیل اتحادیه‌های مستقل صنفی با فشار از پایین؛
- ۳- اتحادیه‌گرایی در پهنه‌ی جنبش‌های اجتماعی و «مطالبه‌ی خیابان‌ها»؛
- ۴- تشکیل شوراهای و کمیته‌های انقلابی کارگری؛

همه‌ی این گرایش‌ها، علی‌رغم سانسور و سرکوب، هر زمان و هر کجا که توانسته‌اند نظرات خود را اشاعه داده و به عمل در آورده‌اند.

گرایش اول (اصلاحات از بالا) در میان نمایندگان اسلامی شوراهای اسلامی کار و خانه‌ی کارگر رایج است و به معنای تغییر نهاد کنونی از درون و استقبال از فشارهای بین‌المللی از طریق سازمان بین‌المللی کار است. هدف این گرایش، اصلاح شبکه‌ی شوراهای اسلامی کار، شوراهای اصناف، و اتحادیه‌ها، درون قوانین فعلی است. استراتژی این گرایش، بسیج کارگران برای اتحادیه‌های مستقل نیست. این گرایش که هدفی بلافاصله ممکن در نظر دارد، پیش از جنبش سبز، در میان کارگران محبوبیت داشت. این گرایش که فعالیت‌هایش هزینه‌ی سیاسی - امنیتی پایینی دارد، از طرف کارگران سال‌مندتر، ماهرتر و ارشدتر پشتیبانی می‌شود. اما، محبوبیت این گرایش با تشدید بحران‌های اقتصادی و سیاسی تقلیل یافته است.

کارگران جوان، که در جنبش اجتماعی شرکت کرده‌اند، و به طور کلی به سازمان‌های سیاسی چپ متمایل‌اند، این گرایش را نمی‌پسندند. این بخش بزرگ و رو به رشد نیروی کار، از پیشینانش تحصیل کرده‌تر است و وابستگی ایدئولوژیکی کم‌تری نسبت به دوران اولیه‌ی انقلاب دارد. این کارگران جوان به گُش‌گری جنبش سبز پیوسته‌اند و به رهبری آن سمپاتی دارند. این گروه از کارگران، که در شبکه‌ی شوراهای اسلامی کار عضوند، در جست‌وجوی راه نویی هستند. خانه‌ی کارگر حمایت این گروه از را از دست داده است.

بسیاری از اتحادیه‌های مستقل صنفی کنونی و کمیته‌های فعالان چپ کارگری، از گرایش



دوم طرف‌داری می‌کنند. استراتژی این گرایش، ایجاد اتحادیه‌های مستقل با فشار از پایین است. اما، فشار از بالا از طریق اتحادیه‌های صنفی بین‌المللی و سازمان بین‌المللی کار را نادیده نمی‌گیرد، که آن‌ها سیاست‌های ضد کارگری جمهوری اسلامی ایران را شاهدند. سازمان کارگری ارجح این گرایش در شرایط کنونی ایران، اتحادیه‌های صنفی است.

با این حال، این گرایش هنوز به بررسی شکل مطلوب اتحادیه‌ی صنفی در شرایط سرکوب سیاسی ایران نپرداخته است. یعنی سؤال‌هایی مثل این که آیا اتحادیه‌ها باید در سطح صنعت، بر اساس مهارت، یا با گرایش صنفی باشند را آن‌ها هنوز مطرح نکرده‌اند و رویکرد خود برای بسیج کارگران و مطالبات و شعارهای مشخص آن‌ها را مشخص نکرده‌اند. این گرایش در ابتدا نسبت به جنبش سبز سرد و با فاصله بود، اما طولی نکشید که موضع غالب در درون این گروه حمایت مشروط و محتاطانه از این جنبش شد و تنها از شرکت فردی در آن طرف‌داری کرد. تردید آن‌ها در حمایت از جنبش سبز به دلیل حضور پر نفوذ اصلاح طلبان اسلامی در رهبری جنبش سبز و روابط متناقض و مبهم این رهبران با خانه‌ی کارگر بوده است. مواضع متزلزل رهبری جنبش سبز در طرف‌داری از جنبش کارگری و درباره‌ی خصوصیت سکولار یا اسلامی جنبش سبز نیز عوامل بازدارنده‌ای برای این سازمان دهندگان کارگری بوده‌اند.

به غیر از این‌ها، در دهه‌های گذشته، زمانی که همین رهبری کنونی جنبش سبز از مدیران سطح بالای دولت بودند، مواضع ضد کارگری بسیاری توسط جمهوری اسلامی اتخاذ شده بود. خاتمی رئیس جمهور، موسوی نخست وزیر، و کروبی سخن‌گوی مجلس بودند. به مناسبت روز اول ماه مه ۱۳۸۹، ده سازمان مستقل کارگری ایران، متعلق به دو گرایش اول، برای اولین بار قطع‌نامه‌ی مشترکی را برای بیان مطالبات خود تصویب کردند. هم‌زمان، بسیاری از دیگر گروه‌های کارگری و سازمان‌های جامعه‌ی مدنی مثل گروه کارگران ایران خودرو، کانون نویسندگان ایران، فعالان حقوق بشر در ایران، شبکه‌ی انجمن‌های کارگری ایران، بیانیه‌هایی در حمایت از این قطع‌نامه امضا کردند.

این قطع‌نامه، در پانزده مورد مطالباتی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، مواضع خود

را نه تنها مطالبات کارگری، بلکه درباره‌ی جنبش اجتماعی دموکراتیک کنونی ایران بیان می‌کند. این قطع‌نامه خواستار تشکیل سازمان‌های مستقل کارگری، حق اعتصاب، پرداخت فوری دست‌مزدهای معوقه، پایان دادن به اخراج و بیکارسازی کارگران، محو قراردادهای سفید امضا و موقت است.

علاوه بر این، قطع‌نامه خواستار آزادی بیان برای همه‌ی ایرانیان و پایان دادن به مجازات اعدام و قوانین تبعیض آمیز علیه زنان است. قطع‌نامه، هم‌بستگی با معلمان، پرستاران و سایر اقشار زحمت‌کش جامعه را در ابراز مطالبات‌شان اعلام می‌کند. قطع‌نامه بر اتحاد خود با کارگران جهان در مبارزه علیه ستم‌های سرمایه‌داری تأکید می‌ورزد و اخراج و تحمیل هر گونه تبعیض را بر کارگران مهاجر افغانی در ایران محکوم می‌کند.

گرایش سوم در میان فعالان کارگری، مدافع اتحادیه‌گرایی در پهنه‌ی جنبش‌های اجتماعی و «مطالبه‌ی خیابان‌ها» است. استدلال آن‌ها تحت تأثیر نظریه و عمل اتحادیه‌گرایی صنفی معاصر در جوامع پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری است. این گرایش بر ادغام کارگران، اتحادیه‌های صنفی و جنبش کارگری در ائتلاف‌های گسترده‌تر برای عدالت اجتماعی و اقتصادی تأکید دارد. بنابراین، بر ایجاد شبکه‌های پشتیبان در میان اتحادیه‌ها و سایر سازمان‌های جامعه‌ی مدنی بر اساس اهداف مشترک در پیش‌برد عدالت اجتماعی، دموکراسی، هر ایده‌ای که آزادی و عدالت اجتماعی را اعتلا بخشد، و مخالفت با جنگ، تأکید دارد. از آن جمله است حمایت از زنان، جوانان، و مسایل قومی. بدیهی است، این گرایش هم به صورت مشروط و هم غیر مشروط، دو گرایش دیگر که به آن‌ها اشاره شد، حامی پر جوش جنبش سبز است.

گرایش چهارم در تضاد با سه رویکرد دیگر است. این گرایش، دیگر گرایش‌ها را به تحقیر می‌نگرد و آن‌ها را به عنوان اصلاح طلب درون جنبش چپ می‌شناسد. این گرایش روی وجود شرایط انقلابی در ایران حساب می‌کند و هواخواه ایجاد شوراهای کمیته‌های انقلابی در کارخانه‌ها یا محل‌های کار است. بیانیه‌های طرف‌داران این گرایش، خواستار لغو بی‌درنگ کار مزدی، در کنار دیگر مطالبات، است.

این گرایش مدعی است، که همه‌ی حقوق یا مزدبگیران، بیکاران، و خرده بورژواهای فقیر، به طور خلاصه اکثریت زیادی از جمعیت

ایران، به طور عینی و ذهنی در طبقه‌ی کارگر هستند. بنابراین، این گرایش بر آن است که همه‌ی این گروه‌ها منافع مشترکی در ایجاد یک جامعه‌ی بدون کار مزدی دارند. این گرایش، جنبش سبز را به عنوان یک جنبش طبقه‌ی کارگر می‌شناسد. و بنابراین، با برپایی شوراهای کارگری در کارخانه‌ها و درخواست اعتصاب عمومی، از مشارکت در جنبش به منظور تبدیل آن به انقلابی علیه نظام کار مزدی حمایت می‌کند.

با این وجود، باید تأکید کرد که درون همه‌ی این گرایش‌ها و حمایت آن‌ها از جنبش اعتراضی کنونی، موضعی با اختلافات دیگری وجود دارد. برای مثال، یک نمونه‌ی برجسته‌ی دیدگاهی است که جنبش سبز را جنبشی ضد کارگری، اصلاح طلب بورژوازی، و ارتجاعی می‌شناسد.

پشم اندازه‌ها

قدرت طبقه‌ی کارگر ایران را دیگر نمی‌توان نادیده گرفت. با وجود تمام موانع تاریخی، سیاسی، حقوقی، و ساختاری در مقابل پیش‌رفت و تعمیق آن، و در مواجهه با سرکوب و ارعاب، نیروی طبقه‌ی کارگر با افت و خیز درون موجودیت چندپاره‌ی آن رشد کرده است. هم اکنون، باری دیگر مبارزات طبقه‌ی کارگر رو به اوج دارد. اگر چه، تعداد اتحادیه‌های مستقل در شرایط غیر دموکراتیک ایران زیاد نیست، ظن آن‌ها وجود دارد. از سال ۱۳۸۳، کارگران توانسته‌اند با کمیته‌ها، اعتصاب‌ها، بزرگ‌داشت‌های «غیر قانونی» روز اول ماه مه، از سد هژمونیک و نهادی ظاهراً غیر قابل شکستن سازمان‌های کارگری تحت حمایت مالی دولت اسلامی عبور کردند.

در بسیاری از موارد، به رغم صدمات سنگین سرکوب خشونت‌بار دولت، کارگران - با استفاده از ابزار مدنی - قاطعانه دولت را به مبارزه طلبیده‌اند. اهمیت جنبش کنونی کارگران در حدی است، که به هنگام افول جنبش سبز علیه خودکامگی و تزویر رژیم، تحلیل‌گران و شخصیت‌های سیاسی، نیروی کار را با روش سازمان یافته‌تری دعوت به پیوستن به جنبش اعتراضی می‌کنند. طبقه‌ی کارگر، که بس پیش از جنبش سبز، پیگیرانه مبارزه کرده و رنج شکست را بارها چشیده است، بر آن است تا چند و چون جنبش سبز بیش‌تر معین شود. کارگران خواستار بیان مشخص‌تر استراتژی و اهداف روشن



جنبش سبز در زمینه‌ی دموکراسی و عدالت اجتماعی - اقتصادی توسط رهبری جنبش سبز است.

در پنجاه سال گذشته، زحمت کشان در شرایطی اسف‌بار از نظر اقتصادی و سیاسی زیسته‌اند. نارضایتی عمیق کارگران در مخالفت‌های مکرر در کارگاه‌ها، اعتصابات، و تحصن‌های آن‌ها - که بیش‌تر اوقات خونین بوده - ابراز شده است. تیراندازی و استفاده از سلاح‌های سرد بر روی تظاهرات کنندگان در اتفاقات پس از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸، منجر به مرگ یازده کارگر شد (که اغلب جوانان ۱۷ تا ۲۸ ساله بودند). به همین دلیل است، که نیروی مهمی از بخش سازمان یافته‌ی طبقه‌ی کارگر از خواست مردم برای اصلاحات دموکراتیک حمایت می‌کند.

اما در گذشته، تفرقه‌ی طبقه‌ی کارگر و فعالان کارگری در انتخاب اهداف مبارزه، جهت گیری و شکل‌های سازمانی، که اغلب ناشی از وابستگی‌ها و ائتلافات سیاسی آن‌ها بود، مانع پیش‌رفت سازمان‌های کارگری شده است. اختلافات آن‌ها در تعیین اولویت‌های سیاسی و اقتصادی، آن‌ها را در این مرحله از مبارزات‌شان، جنبش کارگری را در درون خود و در روابط آن با جنبش‌های مترقی اجتماعی و متحدان طبقه‌ی خود، دچار تشدد می‌کرده است. وجود دموکراسی اجتماعی پایدار به جنبش طبقه‌ی کارگر کمک می‌کند. در نبود شرایط دموکراتیک، فعالان کارگری، کارگران، و سازمان‌های طبقه‌ی کارگر نمی‌توانند پیش‌رفت محسوسی داشته باشند. در یک دموکراسی اجتماعی پایدار، با حمایت فعال از جنبش طبقه‌ی کارگر، و در اتحاد با همه‌ی توده‌های محروم، مردان و زنان، عرصه‌های اجتماعی و سیاسی را برای فعالیت‌های طبقه‌ی کارگر پذیرا خواهد کرد.

از لحاظ سازمانی، کارگاه‌ها و صنایعی که در آن‌ها تراکم کارگران بالاست (برای مثال، نفت، خودروسازی، پتروشیمی و صنایع سنگین)، پتانسیل زیادی برای تشکل دارند. توجه بیش‌تر به مطالبات مشخص زنان کارگر و مشارکت آن‌ها در رهبری اتحادیه‌های مترقی در بخش‌های مختلف، مثل نساجی، داروسازی، و شرکت‌های بزرگ خدماتی، ضروری است. گسترش فعالیت‌های حمایتی کمیته‌های کارگری در خارج از کارگاه‌ها موثر است، اما آن‌ها نمی‌توانند جایگزینی برای فعالیت سازمانی

در درون کارگاه‌ها و در میان کارگران صنعتی باشند. سردرگمی و یکی کردن سازمان‌های کارگری با احزاب سیاسی در روند مبارزه منجر به شکست جنبش کارگری می‌شود. اتحادیه‌های صنفی نخواهند توانست رابطه‌ای دینامیک با میلیون‌ها کارگر مرد و زن جوان از اقوام مختلف داشته باشند، مگر آن‌ها که برای مشکلات و مطالبات روزمره‌ی آنان سخت مبارزه کنند. فعالان کارگری، که به کارگران در مورد موضوعات سازمانی آموزشی می‌دهند، خود نیز باید در مورد ویژگی‌های زندگی آنان و پیچیدگی انتظارات و آرزوهای آنان از کارگران بیاموزند. در شرایط مشکلی که در ایران وجود دارد، جدی‌ترین مشکل در این سازمان‌ها و کمیته‌ها، گرفتار شدن در باتلاق‌های ایدئولوژیک، لفاظی و یاوه‌گویی انتزاعی و غیر ضروری، از دست دادن بینش مشترک و پویا در دنبال کردن شیوه‌های موثر سازمان‌دهی است. هدف از چنین مبارزه‌ای، هم‌زمانی خواست‌های دموکراتیک و اقتصادی است.

پیش‌رفت منسجم و پایدار به سوی دموکراسی، هم‌راه با عدالت اجتماعی، هدفی معقول برای پیش‌رفت ایران و طبقه‌ی کارگر آن است. به گفته‌ی اسکار وایلد، که در ابتدای این مقاله آمد، این پیش‌رفت بخش و جزیی از تحقق آرمان شهر دموکراتیک جمعی ما است، پیش از آن که نیروی کار ما راهی برای رهایی از جامعه‌ی استثمارگری کنونی ایران بیابد. اما همان‌گونه که استدلال کردیم، مقابله‌ای سنجیده با نابرابری‌های سیاسی و اقتصادی اجتماعی مستلزم آن است که بر تاثیر سه رابطه‌ی تعاملی قدرت، یعنی توازن قدرت طبقاتی، ساختار دولت، و مناسبات دولت -

جامعه با ساختارهای قدرت بین‌المللی توجه داشته باشیم. در وضع کنونی، توازن قدرت طبقاتی، با بودن دولتی ضد دموکراتیک نظامی - امنیتی - مذهبی و قدرت اقتصادی آن، شرایط برای پیش‌روی به سوی دموکراسی‌ای پایدار بس ناهموار است. در چنین شرایطی، به برپایی اپوزیسیون متحدی، با انتخاب استراتژیک شفافیت بر اساس اتحاد طبقاتی مناسب (در درون و در میان طبقات) با احترام به استقلال یک‌دیگر نیاز است تا بتوان در جنبشی برای دموکراسی و عدالت اجتماعی - اقتصادی، بلوک قدرت مستقر را تضعیف و به زیر آورد و راه ناهموار دموکراتیزه شدن ایران را هموار کند.

این یادداشت، ترجمه از متن انگلیسی مقاله‌ای است که در کتاب زیر در دست چاپ است:

Democracy and Civil Society in Iran, edited by Ramin Jahanbegloo, Lexington Press, Maryland, ۲۰۱۱

کتاب شناسی:

Amnesty International. ۲۰۱۰. "Iran: Iranian trade unionists held incommunicado," June ۱۴

www.amnesty.org

Bayat, Assef. ۲۰۰۷. Making Islam Democratic: Social Movement and the Post-Islamist Turn. Stanford: Stanford University Press

Bayat, Assef. ۱۹۸۷. Workers and



- Rahnema, Saeed. ۱۹۹۲. "Work Councils in Iran: The Illusion of Worker Control." *Economic and Industrial Democracy* Vol. ۱۳, No. ۱
- Rueschmeyer, Dietrich. ۱۹۸۶. *Power and the Division of Labour*. Stanford, California: Stanford University Press
- Rueschemeyer, Dietrich, Evelyne Huber Stephens, John D. Stephens. ۱۹۹۲. *Capitalist Development and Democracy*, Chicago: University of Chicago Press
- Stephens, John D. ۱۹۷۹. "Class Formation and Class Consciousness: A Theoretical and Empirical Analysis with Reference to Britain and Sweden", *British Journal of Sociology*. Vol. ۳۴, No. ۴. pp. ۳۸۹-۴۱۴
- Wright, Erik Olin. ۱۹۹۷. *Class Counts*. Cambridge: Cambridge University Press
- Zarafshan, Nasser. ۲۰۱۰. "Riding on the Waves of the Western Media," in *Arash Magazine* ۱۰۴
- بهداد، سهراب و فرهاد نعمانی. ۱۳۸۹. «سی سال جا به جایی طبقات اجتماعی در ایران»، گفتگو، فصلنامه‌ی فرهنگی و اجتماعی، شماره‌ی ۵۵.
- بهداد، سهراب و فرهاد نعمانی. ۱۳۸۷. «طبقه و کار در ایران»، ترجمه‌ی محمود متحد. تهران: انتشارات آگاه.
- دانشفر، شهلا. ۱۳۸۴. «مبارزات کارگران در دو دهه‌ی اخیر»: www.kargaran.org
- حسین، محمد. ۱۳۸۷. «یک قرن مبارزه‌ی طبقاتی در ایران»، جلد ۱، Willowdale، کانادا: انتشارات رودابه.
- وزارت کار و امور اجتماعی، جمهوری اسلامی ایران، قانون کار: www.irimlsa.ir
- ترجمه‌ی انگلیسی قانون نیز در همان سایت و در وب سایت سازمان بین‌المللی کار آمده است: www.ilo.org
- سهرابی، بهزاد. «گرامی داشت یاد کارگران جان باخته‌ی خاتون آباد»: www.fwhi.org
- ترابیان، سعید. ۲۰۰۹. «جمع بندی سه ساله‌ی مبارزات سندیکای کارگران شرکت واحد»، در: www.akhbar-rooz.com
- Participatory, and Special Dimensions", *Comparative Politics*, Vol. ۲۹, No. ۳, ۳۴۲-pp.۳۲۳
- Kamrava, Mehran. ۱۹۹۸. "Non-Democratic States and Political Liberalisation in the Middle East: A Structural Analysis". *Third World Quarterly*, Vol. ۱۹, No. ۱. pp. ۷۳
- Kamrava, Mehran. ۲۰۰۱. "The Civil Society Discourse in Iran". *British Journal of Middle Eastern Studies*, Vol. ۱۸۵-۲۸, No. ۲. pp. ۱۶۵
- Kamrava, Mehran and Frank O. Mora. ۱۹۹۸. "Civil Society and Democratization in Comparative Perspective: Latin America". *Third World Quarterly*, Vol. ۱۹-۱۹, No. ۵. pp. ۸۹۳
- Katznelson, Ira and Aristide R. Zolberg, eds. ۱۹۸۶. *Working-Class Formation: Nineteenth-Century Pattern in Western Europe and the United State*. Princeton: Princeton University Press
- Lajevardi, Habib. ۱۹۸۵. *Labour Unions and Autocracy*. Syracuse, New York: Syracuse University Press
- Maljoo, Mohammad. ۲۰۱۰. "Worker Protest in the Age of Ahmadinejd." *Middle East Report Online* ۲۴۱ www.merip.org
- Malm, Andreas, and Shora Esmailian. ۲۰۰۷. *Iran on the Brink: Rising Workers and Threats of War*. London: Pluto Press
- Marx, Karl and Friedrich Engels. ۱۹۷۶. *Collected Works*. Vol. ۳ and ۵. New York. International Publishers
- Nomani, Farhad, and Sohrab Behdad. ۲۰۰۶. *Class and Labor in Iran: Did the Revolution Matter?*. Syracuse, New York: Syracuse University Press
- Pfeifer, Karen. ۲۰۰۶. "Islam and Labor Law: Some precepts and examples" in *Islam and the Everyday World; Public Policy Dilemmas*, edited by Sohrab Behdad and Farhad Nomani, London: Routledge. ۱۱۳
- Rahnema, Ali and Farhad Nomani. ۱۹۹۰. *The Secular Miracle: Religion, Politics, and Economic Policy in Iran*. London: Zed Books
- Revolution in Iran: A Third World Experience of Workers' Control. London: Zed Press
- Behdad, Sohrab, and Farhad Nomani. ۲۰۰۹. "What a Revolution! Thirty Years of Social Class Reshuffling in Iran". *Comparative Studies of South Asia, African and the Middle East*, Vol. ۲۹, No. ۱
- Cohen, Jean L. and Andrew Arato. ۱۹۹۲. *Civil Society and political Theory*, Cambridge, Massachusetts: The MIT Press
- Collier, Berins Ruth. ۱۹۹۹. *Paths Toward Democracy: The Working Class in Western Europe and Latin America*. Cambridge: Cambridge University Press
- Collier, Berins Ruth, and David Collier. ۱۹۹۱. *Shaping the Political Arena: Critical Junctures, the Labor Movement, and Regime Dynamics in Latin America*. Princeton: Princeton University Press
- Collier, Berins Ruth, and James Mahoney. ۱۹۹۷. "Adding Collective Outcomes: Labor and Recent Democratization in South America and Southern Europe". *Comparative Politics*, Vol. ۲۹, No. ۳
- Ehrenberg, John. ۱۹۹۹. *Civil Society: The Critical History of an Idea*. New York: New York University Press
- Femia, Joseph V. ۱۹۸۸. *Gramsci's Political Thought*, Oxford: Clarendon Press
- Floor, Willem. ۱۹۸۵. *Labour Unions, Laws and Conditions in Iran*. Durham, UK: Center for Middle Eastern and Islamic Studies
- Gramsci, Antonio. ۱۹۸۸. *Selected Writings*. ed. David Forgacs. New York: Schocken Book
- Habermas, Jurgen. ۱۹۸۷. *The Theory of Communicative Action: Lifeworld and Systems, a Critique of Functionalist Reason*. Vol. ۲, trans. T. McCarthy. Cambridge: Polity Press
- Hall, John, ed. ۱۹۹۵. *Civil Society: Theory, History, Comparison*. Cambridge, UK: Polity Press
- Huber, Evelyne, Dietrich Rueschemeyer, John D. Stephens. ۱۹۹۷. "The Paradoxes of Contemporary Democracy: Formal,

